

گر هر اول و مقدمه ایش بود فرمان داد که آنسته بهانه نفیں مکان سکریٹری رفتہ شروع جنگ بلندیه بنسته  
بعن آمد گردیده استه از سکریٹری رفتہ بودند که سیاسته شکر مخالفت نمایان شد و مصطفی خان فوج را در حضور کرد که دلی  
بلند خان و دیگر سواره را اختیار خود گذاشت از میان صحرا که کوشیده بود اگر شت از این طرف کیبار قوب کلان سردار نش  
و گلاش بفضل سواره کے بلند خان فوج که دران فوج تزلزل که بحر سید بحدادیحال مصطفی خان با فوج همراه استه خود بکیار  
فیلم این بجهالت زاند و سواران همراه استه اسپهار اعنان دادند و مصطفی خان با جم غفاری حرب ابر مطیعه با بر ق شمشیر فراله که  
بیکان قطوه زنان بر سر داده دخان که همراه تو پنهانه چشمی پیشتر از همه با بود رسیده داد و بخت و داد و خان سعی هفتاد کس  
از برادران خود پایه داده در میدان مردان چالشان را کرد و نام نیکی بیاند گارگذشت مبتدا هد احوال از دخان  
دل از دست مردمان رفتہ سیده راه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطریق چپ خود خادم حسن خان را دیده برس او رخت دزد  
و حوزه معمول رویداده خادم حسن خان با پنجاه شصت کس در میدان افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج برمد و اتبر دید  
با صعد و دوی که کانده بودند پیشتر راندگان وان سلسل تو پهانه کے کلان در میان افتاده راه برآمد بظر منه آدم ریسان گلکوی  
حکای از که حائل بود بردیه گذشتند و ریزقت سیده شمار خان با پنج شش کسر نقی علی خان تنها از بین دیار سیده  
شرکیب احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و شیخ جانیار در این مسند رستگار که بطریق دست راست همت عین و همزینه  
عقب مانده بودند پاده دوازده سوار رسیده ندو رحم خان با پانزده شانزده کس نیزه پاد گفت امیار ما پیدا خد و بجز و دین  
اجمل و مقابل عبد العلی خان با مصطفی خان و نزدیک رسیدن شان بهدیکر نمیدانم از کجا گلکه لفناگ قضاوار رسیده مصطفی خان  
تشل تغلیب او رسیده از لپتش بسیرون رفت چون از همراهیان هم اکثر سه قتل و برس خی بجز و دین بودند عبا  
ماندگان با استهصار ملایم شتی و حرکات او جبار تھامه نمودند گرشن را که دیدند امیدگردید و هر کس راه خود پیش گرفته  
گرخت شتی پسربان شان و فرایزدے مرد سے راد رسیدن ریخته مضر طلب الاحوال پدرفت و همیت جنگ که از کثر  
افوج هر اول از طفر مایوس گشت ساقس اساقس احوال عبد العلی خان و باعثت انصار و احوال بنصرت و امانت ایزد مستغان تھر  
بود جبارت نموده فیل سوار که خود را پیش راند و در پایان همین دار و گیر برسیار رسیده و عبد العلی خان را مظفر و رسیدان  
دیده هاشم قلی خان دار و غله دیوان خانه خود را فرمان داد که بر فیل سواره مصطفی خان برآمده شرس را بجهاب المجل امداد کشش را  
بر نزد کرده لاسفیش را علیم آباد فرستادند که در شهر گردانند بعد از ران سچاک سپارند عمله شهر خیانچه فرمان بود تقدیم جوانیه  
نچاکش کردند احکاییه فیه ارایه با پیغمحمد باقر مرعشی شو شتر که از اجل سادات شوستر و اتفیا که عهد را افسر در کمال هر رفع  
و تقویت بود در عالم همیت جنگ و مصطفی خان حسب الیماں مخلصان رجوع میهیان غیب نموده در عالم روایا دیده بود  
که خباب و لایت ناب امیر المسنین علیه السلام هم آن افغان پر کیم شمشیر مقاله سیفر ما پید و بعد از دیر سے آن خفتر نظره امتد  
اکر کشیده در کرش و دینم زده هست با شما ع این خبر که شرس را بردیه و حبسش در پانیل سمعه و کشیده خاک کردند تھب  
نموده فرمود که من چنین دیده ام باید از کرد و دینم شود تا آنکه بعد از خاک کردنش چکم همیت جنگ بد و س ساعت دارند  
که حبسش را از کرد و دینم کرده کیم حصہ بطریق شرق شهر عرضیم آماده کیم حصہ بطریق مغرب بیان ویزند و چنین شد  
بعد از مرگ اعضای گندیده اش را فرو داده مائیک که او نجت بود نچاکش بسیرونند

**وکر لقیتیه بیت از رفقا می مصطفی خان و مال احوال داشیر خان والخ خان و عیسیه خان مرضی خان**

## و مجاہدہ برکھو پارا جہد دول بحصہ رام و پایان جواب و سوال مہابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفیٰ خان در زمانی که پایان عرصہ جنگ برداشت را فیضانگان میقتصنے بینیت ہو رتن نزدہ و خندہ پہنچان پڑا از مردوہ و گریہ و میستان ہ عمل نزدہ درفت و پایا پہنچانے کے گھو برد و عیسیٰ خان خالو سے مرکبی خان برادر مصطفیٰ خان کو درگو داسے نہان گشته بود اسی رآمدہ چند روز مقتدی بو ول بعد ازان تعظیم امامہ دلباس و انک زادہ خاصم و خلاص یافت، ول شیر خان خواہزادہ شمشیر خان برادر خزوہ مراد مشیر دوستہ زخم کارے نبندوق کے از انجلیپیکے زیر نافش بود مردہ شہزادہ درخاک میدان بیکوش افتادہ بود و ہمیت جنگ پر احوال او کہ از محمد طفلی پروردہ الطاف بود ترحم فرمودہ بر پاک سوارے خود پر دہشتہ نجیبہ خود جایداد و جراحتان، اہر اطلب بدشہستہ با صلاح حال اوپر واخت چون زخمی کارے داشت، و اطیش رسیدہ بود سودے کے مذاق بعد از دورو زور کندشت و افت خان دراما دسردار خان ہبراب کے مرتضی خان نزدہ جانی اسلامت بر دو ہمیت جنگ خاک عرصہ میدان را بچھبہ سارے نیاز و سخوات شکر خالق بیانیاز زیبی یا اے خود ساختہ بر مغرب خیام مصطفیٰ خان نزول نصرت مشول نزدہ نزد و تخفیت و سپاک بادگرفت شام منجیہ خالو سے فقیر عبید العلی خان بہادر آمدہ مبارکبا دبایشان گفت: «مدارج تحسین و آفرین نیاب حبارت و جانفشاری کو درین کار از مشارا لیہ بیکھور رسیدہ از حد بر و وچون بعد از فتح دو میدان اقبال نقار خانہ و اسباب نوبت پست خان مینظم مذکور در آمدہ برو حکم بنا ختن نوبت فرمودہ مہابت جنگ در پھرستہ مبارکبا دالہاس اعطائے علم و نقارہ از حضور پادشاه بر اے او نزد و مہابت جنگ در حملہ و سے این اعظم کہ از ہمیت جنگ با حصن جوہ پیرائیہ انجام یافت عینی خا بہادر ہم کہ شرکی کار و در شمار برداز وہ بابو دخلان فاخرہ و افیال و جواہر و شمشیر بر اے ہب رہو بالفاق فرستاد و در باغ جعفر خان ہر دو کس رفتہ بداب و آد اسی کہ درین دیار راجح ہت در بر کر دہ کوکش خدایات تقدیم رسانیدہ سجانہ ہا اے خود تجمل معاودت نزد و بعد چند سے از حصور محمد شاہ علم و نقارہ بر اے عبید العسل خان بہادر مرحمت شدہ رسیدہ

## ذکر آمدان برکھو سچے بھوسلہ در کنگ و مقتدی کردیدن راجہ دول بحصہ رام باقتصنے پارے گردش فلک و جنگییدن میر عبید الغریب در قلعہ پارہ بھائیے پارکھو بپاس آبر و وقیں ک

در غنک ثانی کہ مہابت جنگ ہم بعد ازان رسیدہ در تعاقب مصطفیٰ خان شرکیک بود از نوشتہ اے شہاست جنگ در گھو بھوسلہ در کنگ پہلو مگر دیدہ بود ما جراہے آن بیرین نتوال ہت کہ چون عبد الرسول خان نیاب نیا چاقی صحبت فیباہیں مہابت جنگ مصطفیٰ خان از کنگ عزول و نیابت صوبہ ند کو رسیانے خان مرقوم براہم دول بھہ رام سے راجہ جانکی رام کہ پیکار آنچا بود مقرر گردیدہ و بھہ رام موافق عقبہ خود بمحبت سینیا سیان و براہمہ بسیار مائل داز جاء و از تتعینی کہ اکثر سلما نان بودہ اندستکہ بود و اقلیم اوقات صحبت ہا ائمہ صنیفۃ العقول و سیلیں سیان محبوب سیکنڈ رائندہ از سینیا سیان اکثر سے جوہیں برکھو بود و اندستی اوضاع و سیکی دغدلت راجہ دول بھہ رام بارکھو طاہر کردہ اور ایک راجہ مذکور ولیہ پی ساختہ چون خط طلب مصطفیٰ خان برکھو بھوسلہ رسید نام برده کہ از کشہتہ شدن بھائیک روزہ شبیثہ تباہ اے غصہ و غمہ و چون مارسہ و دم زدہ دریچ و تاب مترصد اتفاقم بود و رسیدین خط مصطفیٰ خان ایکی

غیر ده ها جمیعت همارده پائزده سپه ارسوار رفته بمنگاله گشته از جبال بلاد گنج وارد آن مملکت کرد و دله به رام فریب  
بسند کسان خود ده ببرتبه فاضل پو دکه تا دزد و رگه بربسب دریا سے گنج اطلاع از قرب او نداشت میر عبد الغریز متوجه  
سوانه که به تقریبیه ذکر آن تعیید غریز قبل ازین گذشت بر و رو دا و سلطع گردیده باوه بست کس که در آن وقت ها صرخوند  
سوار شده بدر بار آمد و همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقیش در سند چون بدر دله به رام رسیده پرسیده مردمان  
در حواب گفتند که همار ارج در خواب و خبر سه از مرسه دنیجا نیست ساخته بر این گذشت که آشوب بی عظیم در شهر برخاست  
و بلینه گزیز شیوع یافت در آن وقت دله به رام از خواب خلقت جسته و بربالک خود نشسته اراده رسیدن تعلیمه باره همان  
که هپدان معاصلند اشت منود و آفتد سر دستار گریخت میر عبد الغریز درسیه او با معدود دس از رفقاء می دیدند باز  
امر سیک آن تو قوت منود و لطف پشت سر خود دیده باشکه از رفقاء سخن گفت چون باز رو براه منود دید که راجه کور  
نیاز بشاید هپدان نفر مرسیه که خار تگران بوده اند پاسکه را در کوچه گذاشتند و خود پیاده پاگشته راه خرابه باشند که در همکو  
گرفته و گریخته میر داسپ خود را بایند و بپلوش را گرفته مانع اشت منود و گفت که هنوز تعلیم می توانی رسیده چرا خود می  
ذلیل دلک سیگرد از بوسن آمد و برا کسی که میر عبد الغریز پیش کشیده سوار گردیده میرند کور او را در میان رفقاء  
خود گرفته تا قلعه باره بجهان رسانید و دیگر مردم همراه است از رساله او و رساله داران متعینه اند که جمع آیده  
ولله به رام جمعیتیه می سور و قلعه محصور گردیده رگهور سیه و قلعه را فرو گرفت دله به رام خبر عبد همایت جنگ که شعبا  
مصلحه خان رفته بود شنینه مضریب و مشوش گردیده و همان سینیا سان که امدو رفت در هشت جاسوس می نمودند  
و اسطه پیغماه گشته دله به رام را دلالت پلاقات رکھوندند او فیز زندگ را برآ برگزیده را نخست ده باشد داران  
همراه است انتشاره نمود بعضی سخن شامد و بعضی با قضاۓ طبیعت رای دله به رام را منجح شتر وند میر عبد الغریز  
بر دخ و دیگر بپاس آبر دس از خود شرم همایت جنگ سر باز زده جنگ را تبر صحیح دادند آخر الامر بعد پائزده روند  
از قلعه گیره را راجه دله به رام برا می ملاقیات رگهور شنیگشت و جمیع سرداران همراه است او رضتیار کردند همچه برادر  
کلان میر عبد الغریز نیز با ده کس بیرون رفت دله به رام از رفقاء خود که همه چهار صد کس بودند مع خدیش  
از شهر بیان که استحفاط خود نموده پناه یقلمه برد و بودند و قلعه ماند و رکھوند ملاقات نیازه خدود دیگر گذشت است تسری داران  
را پسر داران خود پسر دکه تو اضع نمایند و برا می دله به رام خمیمه بر پا کرد و در انجا جانه داده بیانه اند که هو اگر است اکنون  
بیاسا می دهند و صیانت بخورد آخوند از بجهان را خود را بسید رفت چون سپر کیه بجا ای رسیده و کرف ده آر میده بنا نجاح مقید گردید  
دراز آمدن خودند امت کشیده میر عبد الغریز میباشد که جنگ گشته در حراست قلعه کوشیدن گرفت رکھوند عبد هنفیه داران  
بز اند که میر عبد الغریز میجنگد برادر میرند کور را مع پیغما بران دله به رام با مردم خود زد میکیه قلعه فرستاده ساییده ده عیید  
و تهدید که آغاز نهاد میرند کور را در داریم و خداها تو کر کیه کس که همایت جنگ هست بوده ایم بعضی نامروز  
کرد و پیغما پیوستند و با پاس نمک تا جان داریم که اتفاقه محافظت قلعه میکیه شیم خلاصه تایکیا و ده چند روز سید عزیز مذکور  
و حفاظت آبر دس از خود در اسیم تکمیه داریم که کشیده و نگفته اشت که کسی در آن تکمیه تصرف تو اند نمودند اما اند که همایت جنگ  
حسب الاله اس شهادت جنگ و نیای بر اهل لاع بر ده و رگه بگنجان از تقاب مصلحه خان در حفاظت همیشیت جنگ بشرت  
برغد آباد رسیده و هر چند خبر رسیده دله به رام و خیگیده اما نیای بر غرض نیکه در تو قیمت رگهوند اشت

ذکر رفتن رگھو طوف عظیم آباد ببر که میگذرد گھو  
امانت دلگش سیر غزیره اراده مقابله و دافعه رکھو لبها هر سقوط داشت بر عکس گمان بر وتم نعم علی خان نام شخص را که از شار جهان آباد آمده اراده توسل با ذیال دولتش داشت در بان آور نگین مقال یود نزد رگھو فرمستاد و خوب گشته رکھ  
گردید و رگھو این استدعا با ضطرار و عجز مهابت جنگ و انتیه قول مصالحه شیر طایصال سکر و زوپیه می مژده باشد  
غیره درست درست ولعل میگذرد ایند تا آنکه خبر غفرایاقتن همیست جنگ بر مصلحت خان شنیده سجدات شکر الی تقدیر می سانید  
و بارگھو که جواب و سوال مصالحه داشت روئے درق بگردانید و پیغام داد که مصالحه را سبب بالججه و قصور است یا کسید  
سرخور و الحمد اشترک ای آلان نازیان غیرت شعار و نیز بان شیر شکار در مقابله باشان حرصیں توانرا اول رشتاق  
تراز صبا و بعید بسیل اند و تحصیل نفعی هم ازان مسافر غریب دسا لوک هنفوون نیز اند در نیصورت مصالحه محصر بر  
مکا و حاوی است که شیر بان بیشنه شنگ عار با هنگان دریا همیز بار کارزار را بجا ای زسانند که جویی از خون در بامون رویان  
گرد و دران بجریان پایان دلار و دان بهادر و بآ دران دلار و شناور گشته پرسید که حملات رسته نه آرند بعد ازان سپر که  
معکوب وزبون دشمن گرد و از غالب طالب صلح داشت شود رگھو بروپ داد که اینجا بپاچارده پانزده نیز رسوایز بر  
کرده مسافت طی نموده با جوار آن گرد و ن وقار رسیده و آن جناب صدر کرد و هم برسیست قبال قدم رنج غموده نه مهابت  
با ز جواب فرمستا دکه چون شما از راه دور حریج عظیم کشیده بہیم و اسید درینجا رسیده آید و ایام بر شکال قریاب لقصال  
هرت ما مون مناسب آنکه چندی اسوده مهیا شدی از زم و پیکار شوید بعد انقضای این بسات بیون اشتر تعالی  
استقبال شما نموده تمامیکت شما شاعر خواهیم نمود رگھو باستماع این کلمات : اطراف ایک بیر بھوم رفتہ چا و نے  
نمود و تمام صوبه کثک تایید نیز پور و محلی و برد و دان در تصرف او در آند و میرزیز در مت جواب و سوال مصالحه  
نیاز بر اقتضای صلاح وقت از گک خود نایید گردیده و قلعه را از خیره اذوقه و میخواج حرب خانی رید و بندی  
را ارضی مصالحه دادن قلعه باره بمالی شبد طخت آبر و داسیا ب نهر ای خود و رختیار باند ای . ناند نزد رگھو فسته  
محمد نامه بدست خط رگھو و هر دگو ایه . بستان رو ساسے نشکر گرفته از قلعه برآمد و حپر روز در لشکر باند از رگھو حضر  
شد و خود رانزد مهابت جنگ رسانید و بعد یک سال کامل بکله چند ماهی زیاده ببریک سال را بجه جانک رام . لکت به  
برای اخلاص اپر خود را جه دلبه رام برگھو معرفت مهابیان رسانید و دلبه رام را بانید و بعد آن لش بلغ مذکور  
مهابت جنگ بپاس خود ویست و دولت خواهی را جه جانک رام از خزانه خود چشیده .

رفتن رگھو طوف عظیم آباد ببر که استخلاص مرتضی خان و بلند خان وغیره افاغنه ایک کمی  
ورسیدن مهابت جنگ هم برای مقاوله بارگھو سبیت عظیم آباد و معاود از اینجا بمرشد آباد

نوران احیان که رگھو بحواله در زوار بیر بھوم سکونت داشت مرتضی خان پسر مصلحت خان و بلند خان و دیگر افغانان  
که در مکانی رکھو بعد فرار از میدان رفتہ سکنی پذیر بودند و زیند اینجا آنها را جای داده طبعی در بعض اموال اینها نموده  
و پهلوان سنگه و سو تشرنگه زیند اران سسر ارم و چین پور حسب الاشعه همیست جنگ نمیگذراشند که افاغنه ایان  
شما ب چیا پی لبتر فی بدر وند افاغنه دران مکان هم ارشیان مار و مور و زنده بگور بوده مردن این بولیستن چنان تبعیج  
نمید اند بنابراین بزرگھو سکونت مرتبت بر عجز و ایک دستوار تفرستاده مسروضه اشتند که اگر شما بازی هفت

قدسے رنج فرائید و ماحصلان ازین تکفاسے ساخت یا یا هم اوام امیات حلقة اطاعت در گوش و فاشیه بجود بیت بر دیش در شسته در مراسم بالغشانے قصر خواهیم بود که با میکه صد بیزار اخوان بانام وزن از راستیع و منقاد خواهی داشت او اخرب بشکال سال پنجاد و کشتم از ماه دوازدهم از محل اقامت خوازراه جنگل پیر بحوم و کھر کسپر متوجه صوبه عظیم آباد گشت و بعد تاریخ شیخ پوره و دهات شکارے دیگر برایی استخوان مرتفع خان و غیره از دریا اے سوین پایاب گذشتہ افغانستان را خلاص ساخت و با جمیعت بیت بیزار سوار مع افغانستان و مریضه در عرصه اول وحدت شکارے اجتماع و اشت که متعاقب او مهابت جنگ پاد دوازده بیزار سوار چهار از راه متصرف القصد تعالی و گستیصال هر شیخ لعلیم آباد در رسید و احترام الدوله بیاد رهیبت جنگ هستقبال عهم خود مهابت جنگ نموده اور اک شرف قد میوس نمود و مهابت جنگ و ربانی پور طرف غربی عظیم آباد معاشر ساخته روزے کے چند دران میدان بلقاے دوستان و محبت مخلصان مسرت اندخت\*

## ذکر آزر دگنیهیدلیغان بہادر سیاستچارک و رفع عبار تقاریب صلاح مهابت جنگ

چند ماہ پیش قبل ازین میان رسیدت جنگ و عبد العلی خان خالو اے سودا و راق غبار طاسے بر خاسته صحت ناجاچاق و اوه افتراق گردید و رسیدت جنگ رفعه بعد اعلی خان نوشت که حاصل فتوش این بود که در جنگ سلطنه خان اخرب راجه کیرت چند زخم تیر رداشت و بر جان غشانیها همت گاشت صاحب چه کرد و اند که ایمه شبات حقوق خود رسید عبد العلی خان ترک آمد و رفت در بار بوده بجانه خود مژزوی بود چون مهابت جنگ برو و مذدعا نمیگشت که ترک رفاقت رسیدت جنگ فرموده همچنان مهابت جنگ بمرشد آباد رو و در خدمت مهابت جنگ لبکیه او قاسی بگذر در روزے در خمیمه مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و ملحه احمد و مهابت جنگ و عبد العلی خان یکجا نشسته بند و راهیم حضور محابیس مذکور رسیده بود عبد العلی خان راه سخن کش ده شروع بعرض احوال و بهنار مقصد خود نمود و با مهابت جنگ گفت من داعیه آن دارم که نقیبی عصر در خدمت بگذر رایم چه الحال مجال اقامست، با رسیدت جنگ بآباده هارم مهابت جنگ نباشد تلیه و تصفیه فرمود که درین جزو زمان پس بآباده و برادر برابر اد حضوت می ناید چنانچه شاهدست سبب این تقریر ایکه دو سه روز قیل ازین ماجرا صولت جنگ را بآباده خود حابه احمد نبا بر سو زمین خصوصیتی غیر مناسب رویداده و سیله تفصیل پر و پر کشته بود پر که این قسم ماجرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیق روید بدر میان شناوه رسیدت جنگ که بنی عجم یکدیگر بود اگر ملائے طا هر شو و چه تبعا دار و عبد العلی خان گفت که فیله کما ها اخون داولاد دیا هم اگر خصوصی و رزند مفصله نیست که با هم دعا و ای ارش و شرکت دارند منکره نوکر محضم این عامله ها من درکه ندارد اگر لائق کار خود داشته باشند و اراده دن بخش و سخنان رکیکه نامناسب بر خصیزه این قسم رفعه پاچنی دارد کیرت چند چه گید رسیدت که اور ایامن که سنجید رسیدت جنگ ازین سخن برآشند و زنگ رهیش متغیر گشت و گفت که من جان خود را برای ای ای ای رسیدت جنگ داد کیرت چند خواهیم داد کیرت جنگ کسے هست که کفشاوے پس اور را بزرگان پرسی بود هسته اند که ای ای ای ای ایکه پرسی دیوان بتحجاع الدوله مر جم ناطم بگاله و مرحیج جمیع اهل خدمات بود که حابه احمد و مهابت هم از ان جمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدر من کفس برد ای ای ای ای رسیدت کیرت چند نکرده تا من احترام او از جمله صوریا شد هم مهابت جنگ لسکین عبد العلی خان فرموده گفت که با پاشنا چه آزر ده من مغولید کنایه نواب رسیدت جنگ

بیو سے میں اسیت آپنے ہن مہابت جنگ احترام الدولہ مسفل گشتہ سکوت ورزید و مجاہدہ ختم یافت بعد چند روز ہیئت خلیفہ  
را دو تھاں فتح ایسیدہ باسید گیر عالیہ کن نیڈ دلارخ گوریدہ

## رجوع باجرای حرب گھوہ بھروسہ با مہابت جنگ کہ در میدان شرقی محسب علی اور تھاق افتاب

بعد روزے چند مہابت جنگ از باقی پورے ہیئت جنگ و صولت جنگ و ثابت جنگ و سراج الدولہ و شمشیر خان و سروار خان  
و سید محمد حبیر خان و حیدر علی خان و عمر خان و شیخ جہانیار وغیرہم کو چیدہ بتوت پورے سید دران روز اثری از مرہٹہ  
در راہ پیدا ہیو دلیل و رو داندک غلط نہ دارے بعض سواران مرہٹہ کا زバزاریان کے دیدہ بود برخاستہ فرشت  
صحیح مہابت جنگ پر تو زک جنگ و حرب مقدسه زبانہ میں و ساقہ شکر آرائستہ سوارشہ دران روز شش کس صاحب نیت  
ویج کس صاحب ہی د مراتب دران فوج بودہ اند مقدمہ الجیش سید محمد حبیر خان و شمشیر خان و جانب راست عطا، اسکے  
و سروار خان و طرف چپ احترام الدولہ ہیئت جنگ و ساقہ شکر کے عمارت از چند اول ہست صولت جنگ و شیخ جہانیار و  
عمر خان و بانستان فیل مہابت جنگ حرم خان و در قول خاص فقیر احمد بیگ خان و نور الدین بیگ خان و دیگران بھیں خلیفہ  
و پفرم کل عساکر جو یا سے اعداما اول طبر راہ سیاہ بود مرہٹہ مار و بر دینا مدد در دہات اطراف راسوختہ و وزر و بال ضعفاظہ  
دور تراز صرب توب و تفنگ راہ می پیو دند تا انکہ برتالا ب رافی تصلح سب علی پو عسکر منصور در سید اتفاقاً گرسود بیان  
مقام فرہ و گاؤ داشت دران روز و صول مہابت جنگ تا آسانجا در از قیاس سے پنداشت سید محمد حبیر خان و شمشیر خان  
کے لعنتہ بر رش رنیدندر کوہ مضر طرب کر دیدہ بست ائکر کد خود مرتب ساز دهد افعہ پر و اخته در محاصرہ افتاد افواج مرہٹہ  
از چار سو چوہم اور دو درست خلاص او یورشمہ آرد و جنگ علیہمی با سید محمد حبیر خان رویدہ اوسے گونید کہ بسل انجام سا شمشیر خان  
و گھوہ خلاص یا نتہ بدر رفت واحد ازان مہابت جنگ باستیع از دهام مرہٹہ بر سید محمد حبیر خان بیک اور سید یہدین  
عرصہ باماکہ سید احمد العلی خان بہا در باندک فاصلہ از شمشیر خان و سید محمد حبیر خان بود یعنیز جنگ کے رویداد جنگ کس از طین  
سجوح و مقول شدنا عبد العلی خان بامداد و دستے مقابل چند نہار کس اتنا دہ بود درین میں سید نثار خان سع فیشان  
ہیئت جنگ یا اندک مائیہ جمعیت رسید و سید عبد العلی خان گردید درین زد و حوز دشام شد و مرہٹہ کو مضر طرب الاؤال پر تر  
رفتہ اقامت نہ دند و مہابت جنگ مع سید اہمیان درہمان میدان نزول نہ دخیرہ محقرے بڑی او بر پاگر دیدہ و بر اسروار  
محمد مشل صولت جنگ و ہیئت جنگ و ثابت جنگ و امثال اینہا سر سایہ نیز سید احمد و نیما بر طلبت شب امد کے از بار بردار  
خود کہ کجا ماند و پر بر رش آمد اگئی نداشت و تمام شب مردم کم گشتہ ہاۓ خود رانیا افتہ در جستجوے آنناشتا بان و  
در طلب آنہا بفریاد و فغان بز دند عبد العلی خان بہادر و مبدہ و محمد احمد یار خان بہادر برادر علاستہ مہابت جنگ و اکثر ششان  
و مقرر بان انشب را دخیرہ مہابت جنگ اب بردار چوں صحیح شد بار بردارہ در صحرا افتادہ امانت وسلم پا فتنہ چاہنے ار ابہ فقیرہم از  
جا گیکہ مردم ماورقاتے عبد العلی خان بہادر وقت شب فراہم بودند تقدیر نیم کر ده در صحرا بے نگیان محفوظ ماند صحیح میلیان  
گاؤان را برداہ و چند پا دہ ہمراہ شش رفتہ آور دند و سکر انتقام یافتہ چند روز دران میدان مقام شد مہابت جنگ سید ہر روز  
در سیدیان برآمدہ با مرہٹہ مصافت میداد و غالب آمدہ مرہٹہ را خاہب و خاہر پر سے گردانید اما مہا سجا شمشیر خان و سروار خان  
ہر با خود میا فتیافتہ ام کے در باطن اندیشہ مند گشتہ چاہنے پریا دوارم کہ روزے اندرون محل حصہ نور نہیں بیگم فقیر شستہ بو

که مهابت خنگ آمده اند که تنگل شست و بیکم صاحبہ لفنجو ارسے کار فرمائده مستفسر گردید در جواب فرمود که این مرتبه من نیز  
ملازان خود را گون سرمهینم سیکم نزد کورنیختر علی خان ببارے دسته قلی خان ملعون حابیع عبد اللہ خدا طاشنیور را که در عهد  
مالکی در دیوان برخان پنور بود بالاتفاق بر سالت پیش رکمو از طرف خود فرماد و متصور است مصالحه اگر تو آن دشنهای خود را آورد  
نمایم برداشته است میز خصیب تا پرگو رسیده ابلاغ رسالت نمودند و رکمو که علیه شکر مهابت خنگ در خاطر خود مرتبه داشت  
سینا لحمد را مقصود شد و اما میر حبیب که با مهابت خنگ نهایت عدوی بود راضی مکشته رکمو را بازدراشت و دلالت بر قتن هر شد آمده  
نمود و بیش همانا آنکه شهامت خنگ در انجات همای عرصه خالی است بلکه کار ای از پیش رود رکمو پنور و میر حبیب اند مرشد آمده  
خردیده مهابت خنگ نیز تعاقبیش گزید چون درستیز و آویز روز اویل که ناگهان رویداده انقلابی پدید آمده بود اخبار غله  
لغارت رفتند نهایت قلت داشت آمدن تا پنیر اند که مشبعت و عسرت ماکولات میسر آمد چون دریا ای سوین آب عیق  
نمودند و اخبار غله از هیچ طرف نمیر رسیده وجود غله کیا ای و آخر الام رنزا یاب شد و مهابت خنگ کنار دریا که  
رسوین گرفته تفعیح مسافت می نمود همه جیونت ناگر و میر غلام اشرف که هر دو جاهد دار طازم سر کار رسیده بود و خنگ و صاحبان  
جرأت بوده اند و شهر عظیم آبادنیا بر کار ای دو سه روز توقف نموده چون راه از تک چنانز مرتبه مسدود گردید پاپس  
غیرت وارد اد فاقت ول نیز خود بالاتفاق هدیگر جهالت را کار فرمائده با جمیعت قلیل که هر راه دشتهند از شهر آمده  
با هشکر گرفته شد و پنهانه با راه حج سیده آکرده خواستند که غارت کشند نیز لست راضی مکشته ابتدا باستعمال سیف و سنان  
نمودند و رسیده اکه بسیار بودند جای داران نزد کور رامع رفقا در میان گرفته سوره طعن و ضرب یوف دیده در اهانت محجوج  
نموده برخاک افگندند بیو ناگر نزد کور از خبر شنیش کیه دران گیره و دار رسیده بود از هیچ مقلموع گردید و اسباب برد و سوس  
لغارت نهاده این بحال تباوه اسپاه هیئت خنگ محقق شدند و مهابت خنگ نیز بدمیم آباد رسیده چون رکمو در قتن هر شد آمده  
محکم داشت بلاتوقت هفت بر تعاقبیش کماشت در نیز ای هاگا پیور رنهر خنجر صینیگانگر مهابت خنگ زیر سامه اشجار ای  
هستاد و سرداران شکر برای ای تعفن مقامه من ای سبی عسکر آمیخته آهسته پیشتر رفتند و غاصله بعید ای در میان افواج  
مهابت خنگ ای افتاده رکمو انتها نیز رفت نموده با جمیعت خیش شمش هزار کس نایان و در فروگرفتن مهابت خنگ است ای  
گشت مهابت خنگ دران وقت بکمال استعمال کار فرمائش خویس خود را جمع نمود و با محدود دیکه معسوار و پیاده نیاد  
از یا نصیب شمش صد کس نبودند مقابل رکمو شد و صدم قلیل نزد کور رامرت نموده تا دیر مدفعه آنها نمود و درست سه هزار خان  
کیه را که نونکه داشته بود و خاکهش با او صناع باکه باش باهشت داشت و روز اویل ملازمت و عجه ای بلندی کرد و بودیاد  
فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اهمیت ای خاست اگر می توانید شاهزاده ای بر اثبات آن دعوی ای درین  
میدان پیارید او هم ایچه گفتند بود و بجهور رسانید و ای خود را پیش رانده در جمیع کشیش که مقدمه همیش رکمو از کیه تا زان  
د فارسان شکر ش بودند تاخت و باد و کس جمیعت شان را در هم شکت از ای جهله کیه را کشت و میکه را زنده گرفته  
آور و درین اشنا سرداران و گیگر که آند که در تربه بودند رسیده رکمو رامع نوجه ای دیگر تلفنگ و تیر و سنان و شمشیر  
در زد و خزه و مغلوب ساخته چون طاقت در باخت ناچاره روی فراز نماد و دیگر ای  
کروه راه فراز پموده شارع عام متعارف از ایشان چون عرصه حندهان خار و که دو شکر منالعف پا چند گیر تو آند رفت رکمو  
از خوف مهابت خنگ و هم خاب غمیخت وارد اد سیقت و مصول بپرشد آماده راه جنگل و کوہستان پیش کرفته بمهابت خنگ.

براسے مجاہدت شهر مرشد آباد الالا عابشماست خنگ نجافت پرداز فرستاد و خود برآه منازل مقره مسجد و فرستخانه شناخته بعد بکر و زاز و رو در گموم پرورد آباد رسیده رکھو دران عرصه که بهابت خنگ نرسیده بود و هات اطراف مرشد آباد شن جبله و ده و میخ میر حبیر خان را آتش داده تاراج نمود و بجهود و دعایت خنگ قابل تئی کرد و بدلی استعمال آلات حرب باشته فوج خود در رفتہ سمت جنوپیه و غربیه شهر روانه گردید بهابت خنگ بعد سه چار مقام از جهیپاتی و ده کوچ فرموده و براخیج شهر گز شسته و رامانی گنج نزول نمود و یکباره دیگر بر سر تلاشب این آن طرف کشته محاربه قویه بارگشتو نمود بیشتر ایله در لک خنگ کمال پایدار نمایند را که از فرمایند و بعد بله که جمعی از هر ایله ایان صورت فتح و نظر در رائیه خیال خود نماید و طلاقت مقاومن متفق و یافته روسیه از میدان بر تاخته بهابت خنگ عنان از تعاقبیش بازگرفته در پی او سه تاخته در گموم و سرداران او چون پاره ضرب دست عساکر بهابت خنگ دیده و درین محاربه هم سپیکار را زرققا سے ارتقیل رسیده بودند علاوه آن اخبار موحته شیوع شورش در مکانت خود شنیده مضریب گردیده میر حبیب را پیش و سه نیز ارسوار مرسیه و شمشیر هفت پر از افغان همراه بیهوده مرتضی خان و خانه گز شسته در کمال یاس و ناکاره بودیار خود نماید بعد از این پنجه فرار او و بد بر رفت از حدود بنگاله تیواتر رسیده و فوج بهابت خنگ را اسم از اسفار متراپیه و آنه در فوت صورت عظیم آمد و محابیت آن پیش از ده کم از ده کلائے در بنا طریق از یافته بود و شادی دستز از پایه خود نیز منتظر درست بیا جهت ناکوره و ترقیه نماید سیاده و صلاح حال بینه از مفسدان و تیار است اسباب تخدانی سراج الدله و اکرام الدله و معاوذه در موده نیزه امر مذکور را و ترقیه نماید و سپاه تویه فرموده و دست محمد خان یکه روز بروز منظور نظر عالمت گردیده شروع لعیه میخ نموده میخ محمد کاظم خان هم که بیشتر در زمرة اقتیاده دهد در پیه میباخیت داشت ایند تقدیم رساییدن خدیا پسندیده ترقی نماید و معاوذه مساحب رساله و سردار آندر آنرا خواج گردیده چون ارسایق بهادر یعنی پروردی رسیده و مسروغه بسته و این طلاقت سیه نهایت بود و دوست محمد خان بمحابیت شجاعت و دل او اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان بجهه سایده و جزو بیان اتفاق همیشیه بودند و راه جبارتی و جه آنها بسیاری یکدیگر میبینند و یوگانی یعنی ماوراء افقه ارشان افزوده و وایجله روسانه شکر بهابت خنگ که زینندیق آنست که هردو بهادر رساله و کار یابنی عیکه باید ازین هردو و یکدیش و مرات بطهو رسیده سور و تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند

### ذکرشادی کتخانی سراج الدله و اکرام الدله و بر طرف شمشیر خانی سردار خان و اخراج آنها از مرشد آباد

قبل ازین مذکور شد که در خنگ رکھو که بر سر تلاشب را فی در صوب علیه آباد اتفاق افتاد آنها نفعا از شمشیر خان و سردار خان اند که بله بور رسیده موجب از جا طبیعت بهابت خنگ و موتهم مکال از سرداران آن را گردیده و بعد از آن از تراجم اعتماد بران جماده بعضی حرکات سابقه آنها نیز محکول بر سازش و اتفاق با مرپهه گردیده این بجهه رساله و گموم براج مرشد آباد و اقامست او در اطراف بیر یونس چون بر سات پایان پذیرفت و آب دسته بکیهه ترمهی گلخانه آمد و هم پایاب گشت و رنده اخبار علیه که ازان طرف لکنگا بکشته بیهای امداد موقوف گشت و صول اریانه مذکوره بمرشد آباد نحصر این بیگان گوله که شش هفت کروه از شهر فاصله دارد معین گردید اما ازین همکره راه هم رسیهه مذکوره بور آباد بیکوان بگوله و آمدن غلات از انجا اختصار بر تعییانه تی سرداران تهدید مقدمه درست بنباین و هابت جنگ و دامان گنج

مسکر داشت ششیز خان و سردار خان انباب بر حفظ طرق بگوان گوله و وضع این را سے مر پڑه که بکر و دین هیر سید جوست فرموده  
دران وقت بکرات نادرت و تاراج گواران نمله و غیره بعلی ہاد و مهابت جنگ اندر تو ہے نزو و مسلط جنگ را بحفظ طرق  
بگوان گوله تعین فرموده برو و تدقیق شد که دران وقت ہم این سماجہ از افغانستان کور بیاس خاطر گھوپو دوازین مقولہ صد و سو کا  
چند که ذلات بر عدم صداقت می نمود بظهور آمدن گرفت بحد کیلہ مهابت جنگ تو ہم گشت که افغانان ذکور داعیہ خدع و عده  
نسبت با و دارند و بخوبی و احتیاط کو شنیده و رباب تیقظ در آگاہ سے بلا زمان متعدد استارہ نزو و احتمال میرفت که تکر و دیر می  
اینها بایا و اشاره گھو و بیاب سازش با دوست و تاخیان میگفتند که گھو شرط اتفاق با و عطا و استران رانهاست عظیم ابا و  
سردار خان و شمشیر خان را که روپیہ نقد و نوکرے دوازده نہر اسوار و عده نزو و بود و لشیر طکشتن زین الدین احمد خان  
سردار خان و شمشیر خان را که روپیہ نقد و نوکرے دوازده نہر اسوار و عده نزو و بود و لشیر طکشتن زین الدین احمد خان  
و بیست جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد و کلک روپیہ نقد و فوجدارے و رہنگا علاوه آن نوکرے می خود بود و خطوط  
کھو دین میں سیده اینهار ارجمند راه ادبار گشت و بعضی میکونید که خود اساحب اقتدار و لائق صد و این کار  
دانسته رکھو راهم با خود تنفق ساخته اراده فاسد را جازم شدند علی اسی حال یا آنها استغای نوکرے نمودند یا مهابت جنگ  
از سی سے اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشابه کردہ در شروع برسات سال پنجاه و نهم بعد یکهزار و یکصد بطرف خست  
و دیگرین بحر صد که موسم سیکال بود و بیست جنگ و عبد العلی خان و حلیج احمد و جمیع منتسبان را که در عظیم آباد بودند حضور  
فرموده بیانے شادی کنخانی سراج الدوله و اکرام الدوله کذا داشت حاجے احمد بیاب بعضی جمیع جمیع جمیع  
و بیست جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال و تبعه و لمحه ما پڑ آمدند و فی حقیقت این شادی نزیست که باید و تکلف  
کشاپی بعل آمد ابتدا بشادی برادر صغیر لعین اکرام الدوله نزو و بیش امکن ذخیر کم با سراج الدوله از بیانات عمار افغان خان  
نشوب بود و بحسب قضاخت ہستی از دنیا و دسه سارے قبل ازین بیاب بیشتر و دفتر غسوب اکرام الدوله زندہ بود و دنیا  
برای ولد بیسے دلدار نے رابعہ بیگ زن عمار افغان خان که بیادرزادہ اش بود شادی اکرام الدوله مقدم داشت  
ذخیر دیکب بیزار ملعت ورشادی اکرام الدوله و دو نہر از طاعت ورشادی سراج الدوله به جمیع قبائل و خشائیر و رفت  
و مصحابین و رباب طرب غمایت فرمود و خلاع فاخره نذکوره از صدر روپیہ ناہرار و پیس و بعضی ازین زیاده ہمیت  
داشت و بیست کسان را لائق بجال او جواہر ہم خشید و تاکیہ ام بلکہ زیادہ ازان طعام فسیافت و سرکار مهابت جنگ  
و شماست جنگ دائر و ساری بود احمدی از قاسی و ادھری دشہ رہا قے نامذک بکرات بہرہ ازین فسیافت با و نرسید  
و پر حصہ که با صلاح مشهور تورہ گوئیز تخفیناً بیت و بخیرو پیچی خیج و اشت و نہر ایان ازین نوع تورہ بالقبت سید و چرانا  
دائر بارے چہ شرح داده آئید کہ زین سمسار سان و مرشد آباد رشک افزایے ارم ذات العما دگردیہ دستمن بہین شادی  
سلط جنگ ہم شادی کے از بیانات خود کے با فخر الدین حسین خان پر سیف خان نسبت نشده بود و انصار ام ریاضید و پیس  
سیف خان چون پیش نمایت دولت و رفت با اختیار قدامت امارت و محمد کے خاندان داشت بکمال تحمل و فرا و آنے  
و سباب زینت و آرہیں وار و مرتضی آباد گشت و مسلط جنگ ہم بیاس نام و نشان که بیادرزادہ مهابت جنگ و امیر  
ہفت نہر اسے بود عروضے ذخیر خود بثد کر و فر تاہر و روشادی نذکو بیج بغلہ بہر پا بہر نزو و قضا را ذخیر نذکور روز  
سیم از شب کنخانی که در سند و سستان سروفت بچو تھے است بغتہ مرد مردم محل بیچیزیاے لبیا نزو و اخواع  
خنہا نذکور می شد ایان بچلہ اعلیٰ احتمال ہیفیہ ہت و بعضی گمان سوم شدن او بعد اوست یکی از نسوائی جو لوت ٹک

نیا بر رشک را درن امتداد موال سبیار ده جنیز او می نمودند ملے ای مال نجز الدین حسین خان نادان با وجود آنکه ملن غالباً بود که اگر سیا غیره کار بپوشیار سے میکرد و ختر دیگر هم صولت جنگ با او مشوب کرد و در هفتاد و زده راج او سیداد بدگمانی بخود راه را به داده پند اشت که مراد هم سوم نزد خواهند کشت که این وصلت قوطیه و تمیید کشتن من بود و سرکن دپکن بی خبر و بی خصیت بعضاً سے بگذاشت همایت جنگ و شامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبر سے خود و آبای سے خود باین حماقت و سخا ریخت نخنے نمایز که عبار انتخان از اقرباً سه کار طلب خان داده از بنی اعام شجاع الدین محمد خان شجاع الدین بود بعد رفاقت همایت جنگ به نیا بست صوبه عظیم آباد حاکم اکبرگر راج محل گردید و تا برآمدن از مرشد آماده که بعد ازین نکو خواهند جکو مت آنجا مور ماند و بمنسبت شمش هزار کے وشش هزار سوار و عطا اے نوبت و پاکه جمال ردار و خطاب اخرا الدوّله بجاده خاکت همایت جنگ از حضور سر فراز اے یافت و مال احوال او تقریباً غقریب نکو خواهد شد و سراج الدوّله بعد مرد دفتر عمار امیر خان که با مشوب بود با دختر محمد ایرج خان مشوب شد و احوال محمد ایرج خان برسیل جمال آنکه جدش مطفی مکنی دیوان صاحب اعتبار محمد عظیم شاه مبن اوزنگ زیب عالمگیر پادشاه بود و علاوه آن وزیران بودن شاهزاده نکو و احمدزاده بجهات خدمات عمدہ آن صوبه داشت او را سپر بود و اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و هرس براه رضوی اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرست و غرت تمام و هشتاد مصطفی قلی خان وزیران عظیم شاه در گذشت شاه قلی خان راشان براده قبل از محاربه با هماید رشاده بخیزد روز خدمت تو پچانه عنایت کرد و بود و رجنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات سپاهکپور و غیره بعد از قلایب حالات عظیم شاه تقریبیه حاصل نموده طرف عظیم آباد و بگذار افتاد و در زمان فرخ سیریز ریسیز برد و بعد فوتش محمد ایرج خان وزیران فرخ سیریز ایله اخلاص با خیرت خان چهشیره زاده امیر الامر احسین علی خان درست و هشتم فارغ ایال میگذرانید و بعد کشته شدن سادات برخاقیت میاز رالملک سرخند خان بجهات رفت و هر چهار با او بود و بعد از ان ترک رفاقت کرد و بگذار امداد شجاع الدوّله سرحوم که تعارف نام با پایش داشت در زمان رضویان منتظر گردانید و همراه عمار الدوّله سر فراز خان هر جوم در جنگ همایت جنگ پیشرش کشته شد و خود مجروح گردیده مدت خانه نشین بود و متبان داده مهایت جنگ تبایعت او پرداخته در سرکار همایت جنگ بعلقه نوکری غلکش گردانیدند بو اسد ربد اخلاص اکثر با عطاء امیر خان سے بود جون همایت جنگ از حسن و مجامد سلسلاش املاع و افی و هشت پیام و صلت سراج الدوّله با صیحه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد و صلت نکو و توجه پیشرش و ترقیه احوال محمد ایرج خان شده بعضی از صفات لیک بگذار افزایش رساله با و مقرر و مفروض نمودش شادی سراج الدوّله فوجانیار و از چاؤ فی ششیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا افغانستان را اگر خدمتی منظور باشد بعلق تواند آور و بعد از فراغ از شادی سراج الدوّله همیت جنگ و عبد العلی خان مع متولان افیال دولت خود از همایت جنگ حضرت یافت و از مرشد آباد و همیت نموده بعظیم آباد که سکن داده شان بود مع اینکه ولتحانه اے خود رسیدند و بعد رخاسته شست ایشان ششیر خان و سردار خان که قریشیش هفت هزار کس همراه شان بود مبالغه تجواده در راهیه و غیره از رو سه خاکب گرفته بپوشیار میگردند خود که قصبه در بگذار بود و داده شدند و بمحاب پرسنگیر سپوار ریشیها میگردند و بجهان خود رسیده زمانی آرمیدند قریب یکد و ماه بایخان گزند خفیه بود که سیر علیه اصغر که برعی حضرت عمار امیر خان لعیظیم آباد رسیده عازم مرشد ایال بادر گردید

**ذکر درود میرزا اصغر کبریس بر شد آباد و فیر** علی چهارمین مهابت جنگ و  
عطا، امیر زمان، عزیز و خوش خاطر در جات میر محمد عفیر خان قریب بهم و بنای مقدسه شمشیر خان سردار

میشه نعلی اصغر از سادات سیکرے مضافت میوات در زمره ملازمان عده الملك امیر خان بیدار  
خلفت عده الملك صوبه دار کابل غلک بود و پدرش میر علام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت  
پوشیداری داشت شجاعت و دلیرے موصوف در استاد ای جوانی سخبدست بکی از درویشان رسیده پیغمبر از اقبال  
داعی فقر از درویش مذکور در زیده آخر طالب دینا و جیا ای نام و ندان گردید و دام پیرے د مرید گسترده  
اکثر جا بلان ابدر را بد ام خود آور در نفعی بپرسانده در اتباع خود ملقب بکبریس گشت و معموم العارفین لقب ثانی  
خود باخت و سخان تخفیف پیشی معتقد ان وابلهان لغتہ الهماء عرض بر ایت معنوی با نگاه شستی می شود که هر چیز کی  
از ای اهل نداشته اعاظم اولیا را میر می بود مردم بد علت تحمل و تحريم بعضی چیزها را زان عزیز نیز ناگفته خواهند پنگند میگویند  
تحمیر غ راحرام میدانست بعضی پوشیداران که در خصوص این امر پرسیده بودند میگفت که نه حرام کرده ام و نه  
دین با بچیزی که نداشت بعضی پوشیداران ای خورم و اتباع او خرق عادت عجیبه را برای اوتاقل بوده اند ازان حمله آنکه  
روزی در چاه افتاده چون حبیبی کان یا فتنه اور ادر میان چاه بیرون از تاده دیدند و این خبر شنیده برشته همان جا  
پانصد شش صد کس نشرت مریدیش مشرف گشته و در استاد اجایل بود کی از طلبہ معلوم را با خود شفقت ساخته  
در حملوت کتب سیادی صرف و مخواز و مخواند و چند لغت عربی بیاد کرده در مجلس سینه کام گفتگو مذکور میگردان  
کسی از تحصیل علم می پرسید میگفت بی در مکتب عالی با مرشد زاده ای خود تحصیل نموده ام که از آنکه علم کرد  
در عالم منی با حسین علیہما السلام اخذ کرده از من مقوله گفتگو ما داشت و نیز در محلیں اگر بگیانگان حاضر باشند بخشنی  
چند بطور اجمالی نیز ع میگفت که مستوان گمان گشته که بر قلوب ما اشرا ف پیش رسانیده از صادر و سار از ما اگر دارد  
خلاصه مرد عیار ای جاه طلب و با مدد و دست از مردمان همراه است در خانه عده الملك نوک بود چون عده الملك  
کشته شد وزیر خان نامه افغان و لازم از معتقد ان او که جماعه دار است بود فیض عطا و استاد خان قریب میر  
علی اصغر کو پیش عطا را فتد خان نزدیک مرقوم را مشتاق او نمود عطا را فتد خان بی پیش از مرشدان از مهابت خیل  
مبلغ مقداری بطریق مساعده فرستاده اور ایا جمیعتی لائق مطلبید میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پاکی جبار دار و آلات  
نوبت و دیگر لوازم امارت ازان زر آرسته و شش مدد یافتند سوار از خویش و تبار خود و بگیانگان فراهم آورد  
در سال خصم از ما دو از دهم حیرت بعضی ای بازرسید و در خارج شهر دو سه روز مقام نزدیک عازم مرشد آباد گردید  
در زمان توقف ای حاج و عبد الله خان با شهار در ویش و کمالتش شائی گشته هر یکی برای دیدن  
رفت او هم برای بازدید بخانه حاج احمد و عبد الله خان بجا در آمد فقریان رفود در خانه خان خود گیکار دیده  
بر عذرها و ضلال ای مطلع گردید پیشیت خیل که ناخشم غلیم آیا و در امداد مهابت خیل بود این استکبار او که برای دیدن  
نیا مد خوش نکرده در باطن از زده گشت و او ای امبابت خیل نوشت و حاج احمد نیز در تعریف و توصیف

گناهیت سید صاحب چنین و چنان در پیچ باب کمتر از مصطفی خان نیست +

## ذکر عوچ میر محمد حبیر خان بمرتبه نیای است صوبہ و آنکه ذکر فلان

ساخت خیک بعد از اخراج ششیر خان و سردار خان و فوج مرتبه از حدود بیگانه چون مطلع نظر داشت و آنها بطرف لشکر اکثر نپاوه برده میگذرانیدند و از محمد عزیل عبدالرسول خان و مقتید شدن راهبه دولیبه رام در کلک معاحب و پیچ معتقد بزود خواست که میر محمد حبیر خان را با فوج مناسب نکلک بفرستد درین حضور مخصوص مشوره چنین قرار یافتد که خلعت صوره دار سے کلک بصولت خیک همام الدلوه سعید احمد خان بهادر عهایت شود و نیایت نهادست آنجا میر محمد حبیر خان داده آید نبا برین خان مرقوم را عهایت خلعت نیایت کلک خودبار سے میدانی پوره بچلے با جا سعی علاقه بخشید کی که از چند سال با وجود و عطا یا سے پریچ و حیجه مرصع داسپ و فیل و ششیر انتیاز بخشید و صولت خیک بهادر نیز از قبل خود خلعت با چواهر حبیب و عطا فرموده میر محمد حبیر خان نیایت خشکی که خود را میر اسماعیل بی علم خود داده در حضور گذاشت و سجان سخک نامه را از نزد خود بفوجدار سے بچلے کاشت و خود با جمیعت هفت بزرگ سوار و دو دوازده هزار بیاده حسب الامر مهایت خیک با استظام صوره کلک و تنبیه و اخراج مرتبه را سه گردید و بعد قطع میازل در جوار میدانی پور رسیده با جمیع از مردم مرتبه و افعان که دران مکان بودند خیک نزد شکست آناندا داد و مرتبه ذکر فرار بطرف بالیسر نزد خان نذکور با جمعیت مزبور وارد میدانی پور گشته این طرف رو و خانه کنسانی چاوئه کشک را حکم داد و باندیشه آمدن اخراج و گیر جرأت پر قتن کلک نموده تا آنکه خبر آمدن جانوچ سپه رکمود رواج کلک شتر گرفت و میر محمد حبیر خان باستاد این خبر مذهب طرب الاحوال بدون اذن و اعلام مهایت خیک از میدان پور کوچ نموده اراده برداش نزد خود و خوچ یهراول جانوچ سے جراحتیها سے میر محمد حبیر خان دیده چند زخمی فیل و غیره نیاز برد و خان مرقوم با آنکه شانزده هفتاده بزرگس از سوار و پیاده هراه داشت بدون تحقیق اخراج مرتبه و سپاه بخریک سین و سنان راه برداش گرفت و مهایت خیک چون بر احوال میر محمد حبیر خان آگهی نام داشت عمار ائمه خان ثابت خیک رامع فوج بکل او مشتری از خود فرستاد و میر علی اصغر کبر سے بعد برآمدن عمار ائمه خان زمزد آباده ملازست مهایت خیک در فیضت او که حسب اهل بش آمده بودندکه از میر ون شتر راه کشک خان مرقوم گرفت بلطفه عمار ائمه خان رسیده بمحق شد عمار ائمه خان با هزار وزیر خان اسیده ام نزد پیر او پیشتر گشته بود بعد رسیدن میر ذکر کور و مشا پده ابله فریبها سے او شیفته ترگردیده با تعاقب بیگنیک رسیده برداش طرف میر محمد حبیر خان هم گریشته وارد قصبه ذکر کوره گردید و جانوچ سمع میر حبیب و افغانخانه و مرتبه در انجا رسیده و عرصه را از مهایت خیک غالی دیده محابیه صیغه نمود دران خیک از عمار ائمه خان تزد نمایان بخنوار رسیده حضور میر علی هنگ کبر سے که نهاد صاحب جرأت و دران روز یهراول عمار ائمه خان بود و فوج اوس خود بمراه داشت جباره تا سی بی نهادست نموده سوره تحقیقین آشنای بیگانه نگردید عطا ائمه خان باعوان سے میر علی اصغر کبر سے عرصه را غالی دیده و خود را هم تیر خمیده سودا گئی بمانع خود بچلت و قیاصه آن شد که میر حبیر خان را با خود تتفق ساخته بیگ کاره مهایت خیک رسید با خدمت نموده از میان بردارد چنانکه بوساطت میر عمار خان که مرد سکب سرفلکی غش و نهادست صاحب میر محمد حبیر خان بود این پیغامهاداد خان مرقوم هم نبا پرسفاهت سیلی باشکار نمود و مقرر شد که بعد حصول مقصود

صوبہ عظیم آباد میر حبیف خان باستند و بگاله عطاوار ائمہ خان میر محمد حبیف خان بہین ماجرا آگئی یا نہ صاف گفت راز حدید بردن خان مرقوم رازان اراده فاسد نادم ساختند و نامبرده ازان رفاقت هر یار زده بجا بند خود گشت اما مهابت جنگ تہشام آن نزده از هر دو بگان و بجان آزرده گردید و میرین آشنا مهابت هنگ بردو ان را منصب خاص خود گردانید و متصل بغير و دگاه عطاوار ائمہ خان و میر محمد حبیف خان رسید میر محمد حبیف خان آمدہ ملار نزد مهابت جنگ سخنی چپ را بعوینه قباحت حرکت معاودت از رسیدنے پور که ازان مرقوم بخوبی رسیده بزرگان آورده رحبت انصاف بخانه اش داد میر محمد حبیف خان را مستقیماً احتج مکلاست ذکوره گران آمدہ از آمد و رفت در باب تھا عدد و رزید مهابت جنگ بنا بر دلخواه و آبر و سخنی عطاوار ائمہ خان تقدیریب مبارک بخانه افوت در آنجا میر علی اصغر کسری امده ملار مسٹر اسکوک مهابت جنگ را بهم عطاوار ائمہ خان تقدیر نزد هر کانتیکه شایان نوکری و آجی کی نیاشد بخوبی رسائید و مهابت جنگ آزرده گشته مکنون خاطر خود را کیا ہرنزد دن صلاح نداشت و بخانه خود معاودت کمود عطاوار ائمہ خان التماں نگذشت میر علی اصغر بانہار سوار نزد مهابت جنگ پیغام داد که در رسالہ خود با ہر قدر مردم که خواہیں گند ارید و من بررسالہ شما ازان قدر که داری یعنی کے تو انہم افزود میر علی اصغر ازین سخن انہار آزرده گئے نزد اراده بخاستن از کنک نزد عطاوار ائمہ خان صعود صنداشت که در صورت رفت مسید صاحب من ہم نی تو انہم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار بآشناست عطاوار ائمہ خان را کہ میر نذکور رشتار سقوط شد ن صوبہ بگاله از عالم بانہام او داده بود و آن سعینہ ابلی و عده اور را از حتمیات سیشنر دلاتا عمل از بیرون ای سع میر نذکور برخاستہ راہ مرشدہ آباد گرفت مهابت جنگ خوست که تباہیت قلب میر محمد حبیف خان پرداخته مستحال ساز و بنا برین تقدیریب قائم کے ازاقر بآسے او کہ در ان احیان مردہ بود بخانه اش رفت خان مرقوم بخانہ ساز و مشاعر سوارستوار بایعیہ زاسباب امارت ہمراہ خود نہاد علی خوشیتیں راہ داده در رات بنتقال شش چھت سپر اسوارستوار بایعیہ زاسباب امارت ہمراہ خود نہاد علی خوشیتیں راہ داده در رات بنتقال و مشاعر دعرض مطالب خطوط مرافت را محظوظ نداشت و حرکاتی چنڈ کر رائی بحال او بیو د بخوبی رسائید مهابت جنگ آثار سفرا ہست و تک خلوف از ناصیعیہ احوال او دریافتہ بخانه خود معاودت فرسود و بجهان نہ محاسبہ بخیان سندھ را کہ نائب خان مرقوم و با او در مقام خدر بود طلبید گشت میر محمد حبیف خان در فرستادن او عدول حکم نزد جو ای داد کہ بردن او یا سرمن و لبیتہ است مهابت جنگ ازین جواب دور از صواب برآشقتہ سید محمد بیان ول را چنپہ نظرستا کہ بخیان را ہمراہ خود رفقا و قرآن پیار و مشارکی کہ علاقتی و خشونتی دنیا بچ داشت حضور میر حبیف خان بعثت و چنہ کلمہ درشت گفتہ دست سوان سنگر اگر فتہ ہمراہ خود اور دمہابت جنگ بنا بر مصافت خود جادے بخیان و بخیگرے بخیر ائمہ بگ خان برا در فقیر ائمہ بگ خان تغیریت میر محمد حبیف خان داده رسالہ میر محمد حبیف خان را بر طرف نہ و فرمان داد کہ ہر کہ نوکری خواهد درستہ حضور رسالہ سراج الدین امده نوکر کئند بخیان نزل و نصب در شتمار بر طرف رسالہ تقریۃ در مردم ہمراہ ہے میر محمد حبیف خان رویداده چند آن کے سے با او نماند و دو دخوتیکہ در دما غش چیزی بود فروشنست ناچار بانفعاً و اضطراراً و ہم راہ بگاله اگر فتہ بشهادت جنگ بنا بر پوسٹ دن عربیہ خیر ہم از عذیم آباد برشد آباد آمده و درود بار شہادت جنگ آمد و رفت داشت کہ این سوانح رسے نزد فرمیت باستان خبر دموں جا نویسے در قرب جوار شکر بالا فوج بخور اسوانج سینا بلہ افواج صریحہ و افغانہ شناخت و بعد از ملی



خانی بز لقده نیست و بودن انسانیتی ملائقه نوکرے درین وایر موجب عفاسد درین صورت ملتمن اگر ارشاد شو و سرداران نمکور را با جمیعت سه هزار پیوار توکر نگهدا رم کیکین چون جامد او تخریاه این سپاه درین صورت گنجالیش ندارد و مقدور کترین نیست و مجہ شاهزاد این جمیع از سکار مرحمت شود همابت جنگ اگرچه استبد آگهست کاف ازین امر فرسود آخرا لامر پاس خاطر ہمیت جنگ بوجوہ سعفیتی خپد کرد و صورت عدم قبول عفاسد ش راحمال همابت جنگ ساخته بود قبول نمود و سیر شمارالیه مقصی المرام معادوت نموده از پیروانی مدعا بسیت جنگ آگئی داد و بعد رسیدن سیر نزد کور احترام الدولہ بهادر ہمیت جنگ باستمار افغانان مدد کوشید استدعا می بازست آنها نمود و پیغام نوکرے فرستاد آقا عجینها می مرحوم و تقی قلی خان هر جو مم و محمد عسکر خان نزد حرم داسطه جوا دسرالگر دیده آنها را بر صورت معلم نمودند چون آنها هم قاصدا امر می عظیم بودند قبول نموده خواهان محمد و پیمان با ایمان ملا خودستاد دگر دیدند حسب المدعای شان اعمل آمده نوکرے شفع شد او اخڑی امکحه از درینگ شمشیر خان مراد فیض خان چمشیر خاده او و سردار خان و جنگی سبیلیه روانه کرد دیده در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم از زاید داد و حرم آن طرف گنگار رسیده فرود آمدند و آمد و شد صردم از طرف ہمیت جنگ نزد آنها گرم بود آنها خوف خود را از ملازست و آمد و قفت در بارہ بابر اندیشه خبر کی از همابت جنگ ہمیت جنگ در بارہ عبدالکریم افغان و روشن خان لظیه رسیده بود طاہر سے نمودند و ہمیت جنگ ازاله و سوہن و ہر اسن آنها با نوع مختلفه و اخواص متفاوتہ میفرمود تا انکه روز ایام نباشد ام اطمینان خاطر خود از آنها در ام کردن شان بدون املاع بر قفا و بدمان کشتی خاصه کی با صلح پر نموده میگویند مع پیغمبر کو چک خود سیر زامد سے و سید علی خان برادر و سلطنه فقیر که بعد امادیش گرفته بود و محمد عسکر خان سوار شد وی خبر از نیمه کس شنا عبور نموده چنیہ شمشیر خان که بر برابر دریا داشت رفتہ نزول نمود و شمشیر خان تالب آپ ہستقبال نموده زخم سلام و آداب و نذر و تقدیم رسانیده بزینیکه خود برده بر سرمه نشاند و خود بادب ایستاد چون ہمیت جنگ بہ بالغه حکم پیشتن خرمود نشست و مراد شمشیر خان و دیگران آمد و سلام و از دحام نمودند و نذر گذرا نید و مراد شمشیر خان شمشیر خان در وقت ستد بیک پا نشست افغانه در زبان پشتکو که دارند از شمشیر خان از کشتن او در خواستند اما او لفڑا بیانها و مخالفت دزان زبان و ہم بیان سند سے مناسب و مقرر ون يصلح نداشتہ بهمانه خاریدن لیش سرخ در الطور مانع بشدت صبا یاند سید علی خان این ما جرا بخشیم خود دید و پیش فقیر بعد ساخته نذکور که شبهه از شاہ جهان آباد بگشته بود نعل می نمود لیکن ہمیت جنگ برین سه تیندان و منع مطلع نگردید و قضا خشم اور اپوشیه شمشیر خان فیل و سپهایا موافق ضابطہ در نذر کشید و از نذر گذرا نید ہمیت جنگ عذر خواهی می نموده نگرفت و دله ای و اطمینان خاطر او نموده بگشت و پردازی عبور داد علیه سیر چک شیتها حاضر آور دند و عبور افغانه در باغ چیز خان شروع گشت اول سردار خان سعی ہمراهیان خود عبور نمود ہمیت جنگ ہمان قسم تھا برابر پا لکے سوار شد و بیرون کفره بجم الدین رفتہ نشستی دار خان با ہمراهیان خود آمدہ بچرا و ملازست نمود مشهور ہست کا اور درین و غاثر کرت و املاع نداشت چاچخ خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم ملے که دران وقت از مثنا ہمیر درویشان و طاہر و باطنی بیان کیسان بود و یکی یعنی از شا امعنویے و اشتبہ نقش طاہری نمود که من از علیکه این برد و سفلی یعنی شمشیر خان و مراد شمشیر خان نمودند اگری ندارم والا از رفاقت شان سر باز می زدم اکنون ناچار مچ کر کے این تخت مرا با دنگردہ اگر ترک رفاقت نمایم نیست جمیں و نامرد سے میں خواہند نمودنیا بنی پاس آبر و سے ہمقوسے و شرم افغان نے شرکم اما از معتقد سے سمو عکشته کہ میگفت کہ این خبر از اسرار سیر و سردار

چون تقدیر بود لبپور نزد سید کہ بہر کیے ازین ہر دو در باطن این ارادہ دشتنہ کے بعد انفراع ارسل بیت خنگ کار بکر بوسے  
تمام کند و پانفراد خود ملک و دولت باشد والعلم عند اللہ تعالیٰ القسمہ دفعہ شرہ او اخر ماہ محرم شتروع سال شصت بیم  
از بایہ دوازدهم بھرتو ملازمت آنہا و آمد نجاحہ بیت خنگ عین گشت ذرین ایام محرم راقم مدد کے نثار خان کے بنایت  
معتقد الیہ بیت خنگ و سرمایہ استھنا را و دھنیں اعیان بود بخوبیت پر گئہ سرس کتبیہ و تنبیہ و گوشیں لشیں نگزہ زندگی ارجانجا  
ماں سوگشہ اکثر سرداران معتمد کار آمد نے شل خادم حسن خان و احمد خان قریشی و امثال آنها مراجعت راجہ سندھ خلکہ زندگی زندگی  
شکارے متین او بورہ و حضور حاضر بودند و اکثر کیہ حاضر بودند مسنو ع شدن کے کسے از فرقہ سپاہ روز ملازمت ششیر خان  
در در خان حاضر نشود و چوبیداران خانہ نجاحہ جا عہ داران در سالہ داران گردیدہ حکم حاضر نشدن دران روز رسانیدہ امداد  
داران نبا پر تکمیل مہینا ن آنہا بود و نے الحقيقة طبع در بعض عطا کم امور و قضا کہ بیکس آن جا رسائی شد بود و چشم بیت خنگ  
را کو رساخت والا آن غریز و رہشیارے دمال اندیشیت ہر چند مقلد مہابت خنگ بود اما کو یا کو سبقت در معاملات  
و نیا ازو ہم ربودہ قدسے چند پیشتر فتہ بود و فقیر چار روز قبل ازین ساختمانی ملاقات والد عازم بریلے وغیرہ حالات  
کے خدمات آنجا از طرف نجازی الدین خان فیر و خنگ حلقت آصف بجا داشت کشته و دست نزل پیشتر فتہ بود و جس تفاوت  
از غرائب امور انکہ روز یک بیت خنگ کشته شد ہاں روز وقت عصر فقیر بے انک تفائل را بیند شیند کے کسے سیکو بدکہ شمشیر خان  
بیت خنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل ہشی مضاف پر گئہ غارنے پور بھروسہ خان چند از پر گئہ جھو جپو کہ ملازم  
مال آنجا بودند رسیدہ خبر کشته شدن بیت خنگ و نارت شدن فوجدار سرکار شاہ آباد از دست زندگی اران  
آنچنانا برابر بہتے عمل طہور و شیوع یافت +

## ذکر کشته شدن بیت خنگ و انتقال او ازین جہان تاریک و سنگ +

ا) یکفت کشته شدن بیت خنگ مر حرم آنکہ کب روز قبل از ملازمت ششیر خان سردار خان نے رختاے خود آمدہ ملازمت  
بیت خنگ بزود و مراقب دستور ڈیڑھاے پان تسلی گرفتہ بخیہ ہانے خود رفت بروزہ گاہ بادر روز اول بیت خنگ دھنیں  
نو ساختہ خود اول روز برا آمدہ برسند نشست و محمد عسکر خان کے ندیم و واسطہ جواب و سوال با افغانہ مذکور بود و میر منظہ و  
میر بیدالہ بجے و میر سید ہر ہر کارہ در مضافی سخویلدار سلاح خانہ کے اصلاح تصاب بود و سیار ام سرفت تو پچانہ دستی کے  
پیشکارے خادم حسین خان داشت با خنہ نفر خدمتگار حاضر و چوبیداران و چیلہ ہا پستور در بار بجا سے خود بنا بر توک  
استادہ و میر عبد افسد صفوی انسب کے از اعیان لی وہا عظیم آباد دصاحبہ کی زمین املاک بیوی بود و شاہ نندگی از پیزارہ کا شہر قریشی عجیب  
ساکن و مجاور استانہ قدم شیر لیت خانہ خود بود و ازین قبیل و مشیخت پیشیہ اکابر وضع برائی بھرا حاضر آمدہ میر سب بودند و محمد عسکر خان نے مبتدا  
کھتری زادہ کے فیق پورہ او بود پشت بیت خنگ تصلی مسند نشستہ اوہم سلاح و پر اقی مذاشت احمد ازند کوین سینہ  
درست بلکہ اکثر سے شل ہیز نکتے و میر عبدالہ بیٹے محمد عسکر خان و میر سید ہر ہر کارہ کارڈے ہم در کرتہ نہ کشتنا  
گر رضائی نہ کو رسین بیت خنگ موافق ضابطہ درست گرفتہ استادہ بود و راجہ رام خاں دیوان و لعین  
عملہ دیوان و سہ چار نفر منشی در منشی خانہ تھمیاً بقدر پنجاہ گز در از چهل ستوں بھر فرشتہ نشے بودند و نہ مغایت یا بیان  
کے پیشتر خانہ امان والد فقیر دران زمان ملازم بیت خنگ بود و میر ساما فی خانہ بیش داشت نیز حاضر بود اول

بیلیم تجیه میان نهار کس قدر سے کم و بیش باشد و قهارے تحریف و قتلیه های روسخن آمده از دور سلام باداب بجا او رده پیش از  
و با عدو دگر از روشنایی همراه بوده از دنگ زانید و تفکیپیان هر آن بطرف هوست رست غارت چلستون که راه طرف محل برآمد  
بود بیست هجری علی قوفت نمودند بعد از آن مراد شیرخان نامرا دهایا پانصه کس افغان سلاح و مکمل عقد در رسیده از دور باداب بنده گزند  
سلام نموده بیانات جموعی پیش آمده در غارت چلستون از دهام رویداد هر چند نهار ملازت میگذر اینید مراد شیرخان رو ببرد تراوه نام و  
نه آن هر افغان معرفه میشد اشت و بیست خیگ هفاطنیمود که شمشیرخان کی حی آید او و هر کاره با اتفاق منهودند که سوارشده در راه  
است غیره بینهایک شرف حضور می نماید نما انکه شمشیرخان نزدیک بچوبتره که تو ای که بر دروازه قلعه سچت پادشاهیه و از دروازه  
چلستون بفاصله دو تیر انداز است بر پلکه خود سوار در رسیده افغانان سمجعه که کتر از سه هزار نموده اند همراه های  
او پیاده پادمن بکرها بزوده با سلاح دیراق شمشیرخان را در در خود گرفته بنا فی و ناصل می آمدند از دروازه چلستون  
تا دروازه شهر قهقار شتر سهه یازار پرازان اشاره بود چون خبر در و شمشیرخان تا بجایه نمگو رسید مراد شیرخان  
افغانان همراه بیهوده را گفت که بر خاسته مرخص شوید و پانچمیگیرید تا شمشیرخان مع همراهیان خود آمده ملازت کنند افغانان  
بر خاسته بر بیست خیگ از دهام نموده پان میگرفتند ناوبت بعد ارشیدخان رسیده چون باشدگر مسعود پوکه  
سبقت او خواهد نمود لرزه پیاند اش افتاده و متوجه دشنه میزد بیست خیگ که پان بیست او دادنیا بدلزه کرد اشت  
پان از دشنه افتاده بیست خیگ متسم شده گفت که پان قسم شما افتاد دیگر بگیرید و متوجه طرف پانگان گشت نظر شر  
پائین بود که رسیده ارشید کشانه از نگر کشیده برسینه بیست خیگ زد اما چون دشنه لزان بود کاره نگرد و محمد عسکر خان  
تفارن رین حال فریاد کرد که بان و بان این چنگ حدا می سهت دین گرمه بیست خیگ نظر بالا کرد و داین میت  
ویده دست بقیه شمشیره که رو برو داشت در از ساخت مراد شیرخان تیغه که در دست داشت کشیده خیان بتو  
زد که از شانه بیست خیگ گز شسته نایتی که حامل ببریده بیست خیگ مرد و برتکیه سند افتاد و آن شسته یا دیگری  
شش را بردیده و پاک استش را بزیده برسینه آش گذاشت و بزم خود این راعملی ره پند شستند که خون خواره ایش را پرود هوش فجاس  
ازین عمل سپس آمده تدبیره دست خواسته نمود میر مرتضی دویده که مان نزدیک او خود را سپر و از رسیده  
انداخت در زیره زیره شد و محمد عسکر خان شمشیر بیست خیگ را کشیده دستی بقدر طاقت جنبا نماید مقتول افتاده بمانی  
که همراهش بوزخم شمشیره بطریق شفیقه راست یا پر بر دهشته سر لاش عسکر خان را بر زانوی خود گرفته بمانجا  
نشست و هر اه لاش بیست خیگ سفیده ای که نمایم که زمشاه همیز مردم عظیم آباد در محمد نفت  
خواهد بادر روشن الدوله آبر و دا تدارسیه داشت درین ایام تقریبی با همیت خیگ همراهیاند امیدوار  
ارتقا بمعارج دنیا بود درین کشش و کوشش مقتول گشت ره نور و عرصه عقبی گز دیده در میانه دار و غیر سلاح خانه پیش  
که بطور عجده در دست گرفته استاده بود و سیستانی رام شرف توب خانه دستی شمشیر دیگری را بیدست آورد و داده اور  
پاس نکو زیر گردان و بقدر تاب و تو ای خود بانه را افاغنه خیگیه سرخ رو بعال آختر شتافتند مرسیده همیزیده  
متکبوه العیاد از این سعر که بدر قشند راجه رام نماییں دیگر متصدیان بعینه مجروح و بعینه غیر مجروح تا می جشد و بر ایند  
میر عجبه اینه نیز صبح دسالمندیه ایشان شال بکار دش و کشانه راه تخلص جست شاه نبدیگه نیز زیره آخر  
قدم نهاده از ربانی ماندگان هر کس بطور یکیده داشت و تو ایشان بدرفت چون این فلکه بلند مردم را سکته حیرت

مارن گشت حبیب در بامان دولت سر برے امانت را گزین کردند بنجاشہ مانے تو درستند سید علی خان کی درستند مہیا کے  
رفتن حضور پیغمبر حبیب الملک او بود دو استادان داتا لیخان اراده بھرا ہیش دشمن دشمن پاسخاخ این فہرست  
سید علی خان را درون حرم سرکار پیغمبر حبیب افگان شدند و آئندہ بیگم ختر مہماں پیغمبر حبیب ماکر سراج الدین  
زن پیغمبر حبیب دروازہ بارا لیستہ آئینہ حیرت بود اما سید علی خان بارا زبانہ مانے خدا کے انتقام سیامہ خانہ میہماں  
داشت بد کردہ گفت بھر خوکی کو دانی و تو اتنے خود را بنجاشہ خالو سے خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران و  
بنجاشہ شیخ عبد الرسول بلگرامے کہ از جامعہ دران مشهور و خواہززادہ شیخ الہیا زبلگرامے سر بلند خانی بود از نہایت  
مخصوص شدہ بولمن خود میرفت برا ک تو دیع اور فتح نشستہ بود سید علی خان برا در فتحی دران وقت چون طعن بود مصطفیٰ  
الاحوال استادہ نمی توانست کہ بھر فری را ہے برو بنا کی از افضل الی بھر سیدہ اور اشناخت و تحریر کردہ دستاں ترکی  
راز بھر شد و کہنہ چادرے برو دشمن اندھتہ بھرا خود از راه لب دریا بنجاشہ عبد العلی خان رسائید و نفت  
داحسان بپرو باد و جمیع احوان و اقشاریں گذاشت شمشیر خان سلیمانیہ چند دن مکان پاسیده چھات خان را ک  
بیہانہ علاقات حاجہ احمد فرستادہ بود حکم گرفتہ اور دشمن ہندو ما جیے باستماع این خبر صفت و تحریر گردیدہ خیال ہافت  
اما بطبع زر و نسوان را ہدیر شدن نیافت والا اگر بپر کسی سور شدہ بیرون میرفت ممکن بود کہ خود انزو دراج مندر کے نکلے  
کو ابھر فری تو انکشیدہ طمع و تقدیر دامتکیر اگذشتہ گذاشت تا انکہ طالبان بدرش رسیدہ جبتجو آغا زندادند و اواز  
دیوارے یار خنہ بدر رفتہ در خانہ حاکمی یا اسکانے پہنچان گشتہ آخر پیغمبر آمد و تا ہفتہ روز پاکم و پیش ہفتہ و بالنوع  
سیاست بمقلا پود و زر ہائے مدفن اور از تخت قدم شریف کے در خانہ خود بنا نہادہ بود بہرآور دہ بردند و دیگر زر و جواہر  
بھر و تصریفات موفر را قرار کنیں دہ برسے آور دند و میکر فتنہ تا انکو میکوئی قریب شفت ہفتاد لک روپیہ و اشرافی  
وجو اپر علاوہ آن از خانہ اش تجھیں افغانیہ در آمد و ازا سوال زین الدین احمد خان مرحوم اچھہ شتمار دار و قریب  
سہ لک روپیہ نقد بہرآمد و از بعض کسان سیار کتر کہ عدو کش زیادہ از چند سہارہ بندو دسموع گشتہ والہدا علم بالعلوم  
بعد ازان کو رحلت ہائے اتفاق افتاد بہر لب دریا متصل بہ سبل پور چند قدم پیشتر زبانج خفر خان بتو علیکم مقدر  
بود مدفن گفت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم داسیر شدند حاجہ احمد شمشیر خان بہر دو خانہ پاچ کے  
نشانیہ خود بیانج خفر خان رفتہ اقامت در زید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و تقدیر میکاریہ مہابت جنگ  
افشاوہ دست بند و احسان برجوچ ماصہ برجا ہے افغان کشا در قائم باطرافت و اکناف فرستادہ او کو س خود  
از پرسو ملکیہ بھبھ قدری دران سال افغان مثل حشرات لا ارض ارز میں مے روئید چانچا احمد ابد اسے از  
قندیلہ و سیرات بھر فٹ شاہ جہان آباد کر کشیدہ و ملی محکم روہ سیلہ بعد چند سے دریاں ہنگامہ آمد آمد ابد اسے لے سفر  
را گذاشتہ از راه سہارن پور پوریہ خود را بسیلے رسائید و آشوب بھی عظیم و تماشہ بہم سید القاعدہ سہر رونے  
بنج شش بار تھنکہ کنقار و گبوش مردم عظیم آباد رسیدہ بعد تھفا اعلوم کے شد کہ خلان افغان بایہن قدر پیغمبر  
از خلان جا بہر فاخت شمشیر خان دسردار خان آمدہ و محلہ وارکان شمشیر خان و سختے بھیلیہ دست تھاول کے سکنے  
شہر درا گردہ کم کے از دست بروتا کاج و غارت و بے عزیزی اس جماعت محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام رونق خان  
شیخ عبد الرسول نذکور گذرا نمیہ شب بنجاشہ خود رفت دران وقت کشیتہ اسے خانہ ایشان برا کہا بزر برد ارصح خلا جا

لشیتی معاصرے کے عبارت (زیر چھڑہ باشد موجود و مسیا بود سفردار طالخان حضرت کرد ک درین وقت شهر مثل عرضہ قیامت ایست مادر اعلیٰ خانہ پستفام نیافتہ اگر کر کشتی بس خصوصیات و احوال داعمال مصنوع اذانکاں سور شوند بے اندیشہ بدر عی قوائم پر و تا خوب پیشتر راز سے کروہ سے رویم دیگر کے باسے رسدا الحق ملاح خوبی بود مقدرات نگذاشت کہ الجل آیت لعینہ کان خیالات دور از کاوانہ پیشہ مای غیر صواب نموده در مملکت علیہ اگلندند بعد چند روز هزار دشیر خان چون شیدا لار کان خیال سیکار افزستاده عبد العلی خان را پیغام آمدن بر لسے ملائفات فرستاد و عبد العلی خان نیطودیکہ سور شیش نعمول بود که بروں بر پا لکے خوبی چند سور و پیادہ رفت ہرگاه بروز دار و زاده رسیدن بعضی از خواص مراد دشیر خان برفق و مدار اتحاد پیرون ماندن رفقا و رفتن پیرون یراق نمود عبد العلی خان بگیان آگہ اگر بد جسے با من متفور درشت با وجود مقدرت این حشم چرا می طلبید برو فرق گفتہ او عمل نموده بیرون یراق بادوسه خدمتگار اندر ون رفت و آن بعد عده ہباد پیرون شے راستہ رفت اتباع خود داده عبد العلی خان را برپا لکے خود مع معتقد ان پیش شمشیر خان فرستاد شمشیر خان بجراحتہ تمام این خبر پر ہنس پادویده درحقیق خیمه خود در زیافت و عندر خواہے زیادہ از حد نموده لعنت و احقرام برپا لکے خود نشانہ نشانہ اش باز فرستاد و دوسرے کس را بر دروازہ بر کے حافظت فشا نید بعد چند یکم مردم عبد العلی خان سخنان پر پیشان و نجاشیا نشانہ اش گردیده خبر ارادہ مہابت خنگ بین طرف اشتھار یافت بتوہم بجا باز طلبیده در خیمه مقدم داشت و بعضی مراد دشیر خان ولپر مصلیخان فرمان بگشتتش داد چنانچہ ملازمان او خان مرقوم راحب الامر پر گشتی سور کر کوہ آن طرف دریا بر وہ پامرا مور سقد شدند و عبد العلی خان بمع رفیق خود حیدر نواز خان محدث غسلی و دور کعت نماز آن نہستہ بیان مشغول بودند کہ درین اشنا حکم مخالفت رسید و ہبہ دوسرے را برگردانیدند شاہ صادق باعث این تحلیل و فاسن افعال عبد العلی خان گردیده نجاشیا نشانہ اش اور دمود امکہ اگر سبکا سه مہابت خنگ روے نماید عبد العلی خان از جاسے خود چنبد و مصدر فسادے و اصرے درین حضور نمکرد و مہمکہ نثار خان کہ باز منید ارس س کتبہ والام مر پیش خنگ کا و شنا نموده اخراج کردہ بود وقت رسیدن خبر سیدت خنگ زعنیدا رواتبا عشن کو جو حیم اور وند خان مرقوم باز ریکہ سپراه و اشت مع معدود وے از رفقا باستقلال برآمدہ خود را برہنہ اس سرانیدہ علی قل خان ٹکنے دار آنجا جشن ملک و سماں نوازے پیش آمدہ بر قلعہ جاسے داد و خانہ فقیر کہ عبارت از خانہ والد است از صد ماں تدریج و غارت افغانہ حق تعالیٰ باین تقریب بخون غذ اشت کہ اول سیکے از جا عرداران بیلیہ ملازم نا لک ک دران و ہر اون پیختے بیلیہ بود مخالفت درہ اے حرم سرا و دیوان خانہ نمود و بعد ازان روز دوم نجاشیا درخان کہ نهایت مقرب الدو ر شمشیر خان و زہمان والد برادر این قسم ثابت بود کہ او قرضے ازو الد داشت و والد وقت رفتن از علیم آباد کا نزد قشکاٹ ده دوازدہ پیڑا روسیہ را چاک نموده زرند کور با و خشید و ہمین قسم شیخ محمد مصلاح لکمنوے و کانے خان بیلیں کہ پریکے زیر پار احسان شش پودہ اند در مخالفت کو شیدند قبل ازین ساختہ جنمادرخان از شمشیر خان خنگ فتہ بود کہ جو میں سید یادیت علی خان بمن با پیختہ شید و وقت تسلط ازان خانہ تقریضے نبا پیکر دوالا من بہر از شما دو نزواہان سیدت خنگ را آگئی خواہم داد چون شمشیر خان با او خدا داند پچھ جبت احتساب محبی داشت قبول نموده با نجیاب درخان عوردو میثاق سو کند قبیل غوث اور عظر نمود و بود ازین جبت بخوا درخان بمع شیخ محمد مصلاح و کانی خان عز و شب دد دیوان خانہ مابودہ آمد و رفت بدر باری سے نمودند و گر کے محک فتنہ گشته امداد جسے مے نمود

رفقاۓ خود را که دوست ہزار کس بوده اند جمع کردہ مستقر مقام کے شنیدہ باین صورت حق تھا سلے ان مکان پڑا از چینی حاوی علیم در امان خود بخنو کو مصون نگیرد اشت وجیہہ بیت خیگ راسید محمد اصفہانی کے پدر زن میرزا کو قوالی سفر روایا و میرزا داراب مرحوم بود بالماں هیر حیدر علی برد کشته آور دو جزو سے از سر صاحب افسوس که پرسود روازہ از حدیث پایا سے لمحفوظ ماذہ افتدہ بود نیز سیر ساپیده کفنه که از کربلا سے محل اوردہ بودند داده در زینی کہ احوال معروف بمقبرہ بیت خیگ در محلہ سکریورہ از حالات علیم آباد است وزیر خیگ بیت خیگ مرحوم بود فتن ندو شمشیر خان و ناصر الدین اسرع نادچون خیگ حرکت مهاابت خیگ از مرشد آباد مشیندیل چیائے را کار فرمائده زن و ذخیر احترام الدوله را بالپر کو خیگ او میرزا احمد سلیمانی بر تھے سبلہ سترا و غلاف سوار کرده رازستہ بازار علیم آباد عریان و در لظر مردم نمایاں بایشگارگاه خود بردند مور دلعن و طعن موافق و مخالفت کشته داده خنجر و زره اقتداء از استغفار زردو بال خلائق برد و شکنند که غیر از نویسندگان اعمال دیگر را مجاہد خیر و تسلیم آن نیست و قریب پھل ہزار سوار واند کے کمتر ازین پیادہ ہاکہ انہم اکثرے افغانه بودند سرمهشنا و میر پسند را که با خود از مدتها بر اسلام و ارسال سفر اتفاق نموده بودند نیز گلیل گردانیده و تمام تو پخته علیم آباد را با سرخا سویا نامزد حرب مهاابت خیگ گردیدند

و گر سیدن خبر و حشمت اش کشته شدن احترام الدوله بهادر بیت جنگ  
پر مهاابت خیگ واستعداد ندوش بجنگ افغانه و آمدن نجٹیسم آباد و ظفر  
یا قفقن بیت شمشیر خان و میر جیب وغیره معاذداں پتا بید ایز و مستان

زمانیکہ مهاابت خیگ بداییہ حرب و قبیله میر جیب و مجاہو بح مرہشہ از مرشد آباد برا مدد او استاذ مستان در امال کنج خیگ و داشت خبر این مادہ علیی و ساخته کبر سے رسید اگرچہ با مبارکہ تسلیط چینی مخانقان قویے خیگ کہ مصلحت او کو دیباصر پڑھتند که خیگ و چرانغ خاندان و بنا بر شادت در امور ریاست با خود تمسخر و تمہشان ہی پنداش تقتل رسید و برا در و ذخیرزاده ہایقید و ذل اسیر کے گرفتار شدند و صوبہ علیم آباد از تصرف پدر رفتہ پست مخانقان افتاد و اکثر نوجوانی افغان بود نہایت اضطراب و قشوشیات عارض نزاج مهاابت خیگ پالنگ کردیں لیکن در خاہ سر احوال اصلاح و تعلیم سرشنستہ صبر و قرار و سرزت و وقار را زدست نداده در کمال استقلال با حفظ ائمہ و حضرت آمد فرزند رسیدن کشته شد و برا در و فرزندان من بدل اسیر کے گرفتار آمد ملعوب سفر علیم چینی ہواد زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چارہ کار نمارم ارادہ اے شاچیت و بار و بار و من درین امر از رفاقت و مخفیان کجیت ہے ہاست غلط مسروضند شنید کہ اس طبقہ و منقاد و تابع حکم و ارشاد و بعد استماع جواب طلاق پاک فرمود کہ چون حقوق رفاقت شا از سالما بین ہست پر کرد و ایمیہ رفاقت و امانت من دہشتہ باشندن ہمہ جان و مال خود را از و ممنا کفہ نخواہم داشت و میر کر ایغیت بناشد متصرف احوال افیشم پر نہ کجا و موت را چینی جیات ترجیح دیا وہ با خصم پاے مردن میںی دیکاریت قاطلبہ ماضراں چہرے کیز باں بعمر قریب سانید کہ برشندگان خوف

لکن از جناب امام شافعی نسبت و بالذکر عوطف و عنایت مشمول نبوده ایم اگر کنون غیر از جمال الفتاوی اراده دیگر نیست فرمود که اگر بر قول خود مصادق پیمان را بایان میگرد و مخفی نمایند مجاز نید که موجب تحریم اعتماد و ازدواج و ثوق من گردد چون قبول نخواهد تقرآن را حاضر ساخته از جمیع روؤسادر باره و فاق و لیاق قسم گرفت و لعب از آن گفت که من بدین شکار هستم و وجود بمنها همراه شایر ذمکن بن باسته و لازم الاد است در رسائی دن و جو مذکور تصریح خواهیم بود و بگزد در چنین حال که شما مضافاته جان خود در راه من ندارید من نیز صرفه در آد کمال خواهیم کرد لیکن سول آنکه میروند از طلب خود از من بگیرید فرق نشاید بجهنم قبول نخواهد در امر رفاقت میگوییم و متوجه شده آنکه مهابت خنگ دز نکسر انجام زرا فهم و مبلغی از شهامت خنگ و دشی از زوجه او یعنی صبیه خویش و از علیت سیمه و دیگر مهای خان و ساپه کاران و عیان نیز فرض کرده تخریه سپاه را بسیع بلطف هوا فرمود و پنهان زیم از مرسم آنها و بجهنم باسته ماند و رسیو لا فوج مریضه بجو اسله شهر رسیو شروع بینگامه سازی نمود چون خنگ مریضه ساجدت دارد و یکجا و یکی محل میگیرد و متنی و آنیز آنها مقرر و بجز این بگزیده میباشد در وقت عظیم آباد خاطر شر اتردیه را رویداد آخراز امام نه گنج تبعاقیه هر یکیه تجشم فرمود و نامه خواه سفر عظیم کیا و دو تیه اسباب در محل نه کوره شتمت و رزیده صولت خنگ را په بگتوان گولد فرستاد که سدر راه هر یکیه از انجام اشکنی نبوده مساکن و مصلول رسید غلات مسلوک دارد تاگرا فرود نماید و فرمود که مر اصحاب ره با افغانستان شفعت تاعظیم آباد صنیوریست اغراض ازان امکان ندارد و مریضه درین نواحی انتشار و ارتداد ارش نیافرمان نمیگیرد که داند و تو لذبر و دباستان این مقابل اصحاب قدرت داشتند اینها عتیت بور شمع صورت نمیگردگفت هر کس بپرسانست که داند و تو لذبر و دباستان این مقابل اصحاب قدرت داشتند اینها عتیت بور شمع آن طرف گنجانی یعنی شناسی و ریاسی مذکور با مکن مختلفه خود را کشیده و محبی را طلاقت داشتند این خود دخود و خانه ملایم خود برشد آباد داشتند تو کلا عملی افسر تقدیم آر میدند و مهای خلیج تیه حرب دیده و از سر انجام هم با پیکیه باید فارع گردید بخشن بیان نه و اعطای و احسان تالیف فکوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکیصد و شصت هزار خوار یا پانزده شانزده نهار سوار و قریب به هشت هزار برق انداز رایات عزو و مبارک بجهت عظیم آباد بپرا فراشت دان راهی کن خ نصفت نموده در جهانی ده کس که کرویتیه مرشد آباد بپرا عظیم آباد واقع نزول نمود و شهامت خنگ بپاد و عطا و افسر خان بپاد و ثابت خنگ را بآنچه شش هزار سپاه گذشتند میر محمد حبیر خان را نیز شعین مرشد آباد نمود و زیارت خان بپاد خدمت خنگ کر که میرند کو رسون بود بپیله انس و سهند عالی شهامت خنگ دهیں و زیارت اینکه سالهای ایسیار خدمت خنگ کر که میرند کو رسون بود بپیله انس و سهند عالی شهامت خنگ دهیں عرصه باغپس کے قبل ازین ساخه برای اس امور مذاق و بجوسه اور مرتبه ثانیه از عزل نور الدین گیوه خان خدمت خنگ کر که نیام میر محمد حبیر خان مرشد و پیغمبر کسی که مریضه در حواله مرشد آباد بپرا و مطنه آن میشد که در کوچ چار سو کشک سپور محیط بوده مانع وصول خباس نماید و باعث حرج مردم و حرمت معاشر نکریا بن خواهد شد فرمان داد که بخواهی از داد و دیگر جمیعیکه دسته شاهزاده بآشند بعد مقدمه و غله و غیره ایتحاج بر سرمهین بخواهی نه سه بعد از تمام هفتم صدر و رئیس از جهانی ده اعلام اقبال بر افرادیت و پیفعه و ماده که جهت گرفت و حربه بعد نصفت شماری معرفت را گذشتند و دسته از مرشد آباد بپرا و هشته از راه خنگ نیزه که لفترت شو اتفاق آن خانه زدن اینکه باید

**ذکر فرستادن معین الدوّلہ سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار**

## خود را به نگه تجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اشتارے راه

سین خان فوجبار پور پنه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جاوده دار عده سرکار او بود با یکیز از دو پانصد هزار بر سرمه اعانت فرستاده خود بعد زیارتی مسیح شیخ دین محمد از گندمه گولد عبور گذاشتند و در زمانی که مهابت جنگ بمنگیریده روزی سے چند نیابر بعض امور مقامات داشت وارد سلطانان گنج گردید و میریه خبرش شنیده از حوال لشکر مهابت جنگ امیغاران نزدیک شیخ ذکر کور راسع پهلوانی اش فرو گرفت او تمام روز با چیزی که داشت جنگلیده پایدارستے پا نایان نمود و میتوان از فرستاده مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح بی داشت اما میتوانست پس از این سین خان و دیگران را گلک از فرستاده پسوند آنهاز رسیده بودند که میریه قریت شب بیده وقت غروب آفتاب پس بعکس خود برگشتند شیخ دین محمد فرستاد یافته وقت شب کوچیده اول صبح ملکیان ملحق گردید و با تفاوت معمکن مهابت جنگ رسید روز دیگر علاوه مدت و شرطت حضور مهابت جنگ رسیده سوراخ تھیین گشت و مین ذکر احوال اقتصاد نمود که بار و بار عنايتی درین جنگ افتخار می‌یافت قدر که از سرکار غایت شود تا در جنگ از اغذه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ درین پایبندی است که نموده در صرفت بار و بار علاوه استجواب اینها نمود شیخ ذکر کور طهار امتداد داشت جنگ که از سیخ تابانم بود رسیده درین پایبندی در تبول آن ترد داشت بهزار سه ایجت تملیل بار و بار غایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقیدی است که در چنین اوقاتی اینها مهابت جنگ در اعطای این قسم اشیاء غایتی و ایجادی اینها در عبور بهیں مفرد دست بیک بد خش کیکه از جاوده واران سرکار بود خصی را گرفته اور دلیل استفسار درستگشا ف معلوم شد که خود طاعون ائمداد خان نباشد مشیر خان و سردار خان استلبر استند خاصی سرافقت و موافقت و ترغیب با تعاو و اخلاص و تحفیع و تشجع بیرون از هر ای ای دار و چون مهابت جنگ به باغها پور رسیده میریه صبح میریه جنگل برآمده بر سر زال چینانگرازند که پاساوند شکر چمیده و بیضه مزدی نگاه و رارنجاییده رولوایسے فرار نداشون مساکن مسخونه مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سوز رشکه زنید ارکاپرے که پروردی مهابت جنگ و حقیر شش اس غایت او بود صبح کار خان سین زمینی ارتقیت و مهابت بلاد است مهابت رسیده سوراخی است که اینها زبد و افعتها اسود العلما کاشت روزی خنده دجلی مولانا امیر محمد علی ادام الله مخلال افضلیه مهابت جنگ رسیده لشیوه لشیوه مهابت خداوند اند که از احوال سعادت شتمان این ای در پایان ذکر سلسله مهابت جنگ و ملتش از دینا نمکور خواهد شد و خادم حسن خان ہم که رزگیک بر فاقع است که شمار خان برگشته بعظیم آبادی آمد نزدیک پلوارے سانحہ ہوش پرواز گشته شدن خاوند خود مهابت جنگ بهادر شنیده نهایه بعضی هیات را به دروغ نیافت و با مشیر خان بوده انتها زفرست می‌نمود خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از رشک افغانستان که نجت دار مونگیر ادراک شرفت عتبه بوسے نمود و ہمیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از اجاگر نجت دار مرشد اباد بدل است مهابت جنگ زمزگردید اما از انتظار افتاد.

ذکر نهضت مشیر خان با افغانستان فراهم آمده از باع جعفر خان بدلاعیه استقبال مهابت جنگ و ملاقات است افغانستان با میریه و میریه حبیب و مخادعه هر دو فرقه با هم دیگر

از آن طرف شمشیر خان و سردار خان نیز با حشم فراهم اور ده خود که پنجاه هزار سواری و دیگر نیو زن ادبار علیه کار از پای خبر فراستند  
تسبیه باز و روانه شد و مهابت جنگ بعد از خنده مقام که شنا بر آرام سپاه لائق بو دار میگیرد تا سیدات ربانی اعلام خفر اسلام  
برداشت و درین اش امیر حبیب با جانویه پسر رکحو بیو سله مع فوج مرشد در جواز غمیم آماده رسیده از آمدن خود با فاغنه آگی داد  
و افغانستان را اول تحریر کیم دیر حبیب و مرشد با این امر اقدام نموده بودند تا قصد ملاقات بازدیده رفتند و میر حبیب که قشنه  
پر داری و آتش افراد را در مراج داشت و با نوع بخشته در تحریر پنگه داشت و مهابت جنگ و ملک بنگاهه سارع بود  
اما عالیش یا در نی مزو دشمن شمشیر خان و سردار خان را العطا که خلاص فاخره امتیاز نخشد و پاداب مذکور نوشت و ذر عالم  
خود سربه داری و مهارت بانها تغولیض نموده رخصت انصاف از افغانستان نباشد و معاون مواجب مشاهده درین  
حضور تبعیت نموده وزدگی میر حبیب و میرزا محمد صالح و موسیان منگه و غیرهم خندکش تقریب صیافت طلب نمودند و  
بعد ادای اسما مهابت خمیمه که برای ای اسالیش و خواب آنها برپا کردند بودند نشان داده و میباشند مینه خود بارفته جمعی از  
انسانان را فرستادند که بطریق چوک که حوالی خمیمه میر حبیب باشند و هرگاه شمارالیه قدر رفتن باشکر خود نماید مبلغ کشته بگویند  
که ما بگفته شنا بر این امر اقدام نموده کار نمیکریم تمام کردند ایم وزیر احمد خان را از میان برداشت پنجاه هزار سوار و پیاده  
نمودند از شش تا نوزده ساعت مهابت خنگیم درینصورت مبلغ بیس هزار که تا حال تخریج سپاه شده است تدبیر آن نمود  
باید بفت این ناز بر ملا افتاده میرزا محمد صالح را از خارج سویع گشت نامبرده تدبیری با خود اند شیده خندکش سوار مرشد را تعیین نمود  
که شنا بر و نیز کشکر فته از اینجا مصطفی الاعوالی مسته عنان داخل کشکر شمشیر خان شوید و خبر دید که مهابت جنگ رسیده آنها  
بله و میم و سهل اور ده آوازه رسیده نهاده مهابت جنگ در کشکر شهرت دادند میر حبیب و غیره سهاییگی قدر رفتن باشکر خود  
نمودند درین اش اسما شمشیر خان و سردار خان رسیده اهمار مد عاصم و نمایند میر حبیب جواب داده که بالفعل تو قلت و اینکه کوئی  
مرحبه غاسد و مخالفت نهاده و سرانجام اینقدر رسیلانغ آیینه شنگ و بعد رسیده باشکر کاه خود میتوانم نمود حالا از همه ایم  
تدبیر جنگ و مدافعت و دشمن است که حریف بر سر رسیده ملخص اکنون بعد گفتگوی اینها میر حبیب دوک ره پیرو را که در اینجا  
میخودند قبول نموده به مهابت را این من واد و امتعهد شد که بالفعل رسیده باشکر میرزا محمد صالح خود را ازان و رطبه  
پولنگار میخورد و گیرنگار خود رفت و روز دیگر تقارب فرقین حق تعالی خلیفین رویداده فاصله بین ایکنین  
بسیش از سه چار کرده نماندند

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیر خان و سردار خان و میر حبیب و جمیع مرشدیه پاک  
بهمیت بجهوئی کمتر از هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده نموده اند و خفر  
یافتن بر این فوج اینووه به محض تائید است ایزد جبار + + + +

خواست شجاع الملک حسام الدله محمد علی وردیه خان بادر مهابت جنگ که در تدبیر حرب و خنگیدن با اعداء در زمان خود  
غیر رست جاه نظر نمیزد، اشتیت ای دریا ای کنگارا در دوره اشتن مناسب نماید که از اینه اش نمیگذشت چون از قصبه  
باره برآمد و دیگر کوچه که راس بین کنگارا بوده حالا دریا این طرف را گذاشت آن طرف جاریه کردیده در میان جزیره که  
دینجا نام معروف بیشه است افتاده دیگر که میخواست کم آب این طرف مانده بود سردم شمشیر خان معتبر آن را حکم گرفته تو پیا

خود و کلان بردم آن چهیده نور نند و جبور از انجا دشوار بود مهابت خلگ بعزم کور را که اشتبه بقدر و بعیل بربهنا فی زمینه کر کے پیشتر بیرون مغرب شناخته عبور نمود مردم شمشیرخان براین عبور کر بله خبر آنها وقت سحر میرشد و بوداگی یاغنه سراسر گشته شد و باضطرار توپها و آلات و ادوایت حرب را بر جا گذاشتند خود بدر قفتند این اول شکست و سهی پوشکه شمشیرخان و اعجمیش رسید درین منزل مهابت خلگ نبا بر پاس شب خون و حیله و ریما کے افغانه سیاه درون افواج را مرتب ساخته از جمله خود پیروں رفت و به نزدیک تو پچاه کلان که سابق تراز جمیع فوج و کمتر نغافلکه بردم مخالف داشت تمام شلب بر بدچون صبح اقبال او دسید و پرتو انوار خواهیت ایزد کے بامداد او رسید اول صبح ناز مکتوپه را هزاران نیاز تقدیم رسائیده و جمهه عجز دنکسار بر خاک هر که کارزار مالیده از خباب و ایوب الموهیب جل حسانه فتح و نظر برضم سیاه اختر در غاست وفاک تربت مقدمه سید الشهداء که پیشنه دجنپین اوقات با خود در اشت برآورده قدر کے ازان تربت ها سهه را مصیه آرائے خود ساخت و رقت از حد بر بدچون اشک ایستاد از ناصیرتی نصرت نهاد و بر فیل خود سوار مهیا سی کارزار گشته نزدیک به معروف لیبر کارانی چاکرده غربی قصبه باڑه برآب دریا کے گنگا تبریز افواج پر داشت بهادر علی خان را تا تو پچاه نهیں پیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر را با تو پچاه دستی عقب بهادر علی خان و پرشیل شان بچشم خان و سیر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جانے داده هر اول ساخت و لجهوت یعنی که دریا بود فقیر احمدیگ خان و نور احمدیگ خان و شیخ جهان یار را مقرر فرمود و لجهوت چپ که سرپیش آن طرف و هم لجهوت پشت پود نواب صولت خلگ و محمد الی یار خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سندھ و پلوان سنگه و کامگار خان و حنبد سردار دیگر را استعین نمود و عمر خان را با فیل شان خود مع پرنس که عبارت از اصالت خان و دیرخان و احمد خان و محمد خان باشد پیش رسوخود نگهداری کرد کشیخ دین محمد را با جمعی از ملازمان و جماعت داران مقرر داشته خود در طلب کرد قرار گرفت شمشیرخان و سردار خان نیز را ساقه اشک کشیخ دین محمد را با جمعی از ملازمان و جماعت داران مقرر داشته خود در طلب کرد قرار گرفت شمشیرخان دست چپ خود که جو نیاز از گنگا جاری بود حیات خان نام افعانی جماعت دار را با چند ضرب توب کلان از جو نیاز مذکور گذرا نیزه مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت خلگ بجا طرح جمیع گوره ها را توب بردا و لشکر ماش زند و خدا ز کناره دریا ناعرصه بعدی صفوت آرائیه مستقد مقائله استاد و مرتبه از طرف دست چپ و عقب لشکر نایان گشته بعد هر سه میلات و پوششها می نمود و بحسب طلاق پر نواب مهابت خلگ راسع لشکر شنگیین و اسد ریان گرفته از چهار سواحده داشتند حق آنست که درین خلگ آن امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر حیرانی کرده و استقلال را بکار برده که بسیار شایه تکلف کشته شدی را در جنپین مقام این قسم ثبات قدم و لمینیان خاطر مسیر آمده باشد چون نلا ق فرقین و تقاریب فیتین رویداد و شروع بیوی اند از سی گردیده از اسخاک فتح و نظر باشد ادله میک مقتدر نصیب مهابت خلگ بود و اول خلگ گل که توپه بر بدچون رسیده شمشیر پر میود و دارنداد آن سرمه که الحاج و عزادار آمد از کشته شدن سردار خان که مارک نصفه از افواج و دار تراز شمشیرخان بود پشت لشکر شرکت و هر ایوان را در خان را از دست رفتہ تفرقہ دران مردم افتاد نوجوانان پنجه بشاره پر تزلیز کردان لشکر اکثری سی چندین مهابت خلگ آمده التاسی پوشش می نمودند بر قن و دار را در جو، بسیز مورد که لکھه تشاکے بیق اندازے باید نمود بعد از آن اث را ایش تعالی کے البتہ پوشش کرده خواهد شد درین صحن حیدر علی خان بهادر پیش قدم می نموده پیاده را بسیه ها فرموده و شکر ایشان را شمار بران جماعت صاحب ادب از جو

تمهود که روز روشن چون شام او بار از گشت و دوبار دست بران تیر و سخنان سیاه بود چون سرمه که کار زار دعوه خنگ برخال خان نیکت با وجود دست مسیدان ننگ گردید یعنی شیخ جان یا روخفیر اندیش بیگ خان حکم فرمود که تبازنده و برا عذر حمله از زندگان اثریه بران تیر است نگاشت درین اش امریمه و سرمه بیب با فوج افغانستان که بهره اه داشت بطرف چپ خصوص بر ساخته اشکر پهنه هیئت محبوس شد پوشش نداشته همچومن آور دسرای مالیه که فیض چواریه اول ملحق نغیل سواریه حاصه نواب عظم بود عذر و خدمت است که غنیم پوشش پرس آورده دنیز منصل همراه تدارکس هم منظور باید داشت نواب عظم جناب کمال غیط علطفت فرمود که غنیم و خلیفه من پس روایت از صریحه پردازی از مدار میثاق از اندیشه نعماست لعنتیخ و خفر برای افغانستان مرشد پر این اندیشه ادیسان بر مسید از ملام را تلقانی بطرف صریحه و چومن و خون غاییه اذنگر ده بارتگاید لقیر اندیش بیگ خان و شیخ جان یا برگاید پوشش فرمود درین وقت از دور از از حرم خان دو دست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که برادر بوده اند مسید و عذر و خدمت اشت که الحال مطلع دیلو پوشش نمودن است دانندگان برآماده شدی تازیم خداوند هم اعانت فرمایند فرمود که آفرین باد ران هنرخان نصرت آنی نبازید و مردمهم بر سر خود رسیده دانید چون سواره مدنگوی برگشته رفت مهابت قبضه کمان بر دست جرات گرفته و تیر از پیش شنیده و دست نیاز بدرگاه چاره ساز بدمادر داشت بعد میال نصرت و خفر بر دشمن تیره احتراز بر این رکاب فرمود که باد ران حال از مان اسپ تا ختن در جان باختن است هر کراپوس تخصیل بازم و نشان در مسیدان مردانه باشد مردو را کوشه و خود یکبار کمان را کشیده داده اش را در دست دیده سوانا تیر بر پلکه گذاشت و مکم نبواختن ستاریانه خفر فرمود چون صد که نهاده شاده مانه بلند شد با خاطر مهدیان قبل سوار برگردشان راند فوج برادر باده بمشابهه جبارت خاوند ارجاس از خود چنیده نهاده شنگ نیز همینان اشاره مسید درین گرسنه دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که برگیک نغیل سوار بوده اند داعیه اسبقت بر دیگران نموده برویا نام و نفیان خود گردیدند و بازار گیره دار گرم گردیده هر سیکه از ماضیان با مخالفان متعال خود در آدیخت و خون خصم را چون آبروی بیدلان برخاک ترخت هیر کاظم خان دو دست محمد خان نغیل خود را پیش بدهه با فیلم را دشیر خان بر ابرکردند میر کاظم خان خواست که تخته چهود جشن اگرچه رعم کویله داشت لیکن تغیه خود را کار داغناست بود دست میر کاظم خان چنان زد که بعض امکنستان دست رهتن مقطوع کشته نشسته از قبضه شد بدر رفت دو دست محمد خان بر میست و ببر چون فیلم او رسیده برسیه هش نشست میر کاظم خان با انگشتان مغلوب عزیز نمیلی مراد شیر خان رفت اعانت دوست محمد خان نمود و با تفاوت سرار سکرا و جدا نمودند اما شیر خان دران گیره دار معلوم نشد چلوه از فیلم خود پیرزیان رسیده جنگیک یکی همراه مسکر کارهای بابت خنگ که بمحاجه جست و نمیمی دیگر خان اسپر عمر خان بسیمی بر دست را بریده آورد و سر پیغور آن هر دو چیز دست تقدیر پیراپی قبل نواب مهابت خنگ رسانید و آن خناب بعد این نفع که ابواب انور شناور مانه بود دست اکشون و ماهیه شکر گز از ای دربارگاه حضرت باز شده ببر خان نیاز سود داشتند تاکم که از دهیز طافت بشترے گنجیده قدم میانید و مکم نبواختن ستادیانه محمد دا فرمود فوج مریمه که مانس بسیار امید و اکمالی خواشند بود مشابهه امیر کیمیه در خیال کشیده شکر گز شد مغضوب الاحوال در کمال اتفاقاً معرفت بشجاعت رسیده ای عروج نیز اقبال آن پیش بیاگوی بر افسر دولت دکامگاریه رهیاده رهیاده فرار گذاشت و مهابت خنگ قری فتح و قیال در کمال رجاه و میال متوجه اردو و مخانهان گشته بزیگاه آنها تجهیه بارگاه خود بر فراز شد.

ذکر ملاقات آمنه بیکم و ختر مهابت خنگ مع اولاد با پدر و والاخه سرمه +